
شترگاوپلنگ

حامد صفاریان

نقدی بر «مفهوم گزاره نظرورزانه درهگل» از سید محمد تقی طباطبایی



شترگاوپلنگ

نقدی بر «مفهوم گزاره نظرورزانه در هگل»

حامد صفاریان

۱۳۹۶

ویراستار: عبدالوحد بیات

طراح جلد: حبیب ایلون

حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص مؤلف است.

هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر یا بخش‌هایی از آن مشروط به دریافت اجازه کتبی از مؤلف است.

hamed.saffarian@gmail.com

www.hegelbefarsi.com

<https://t.me/DeutscherIdealismus>

شترگاوپلنگ

نقدی بر «مفهوم گزاره نظرورزانه در هگل»

حامد صفاریان

ما در حال تولید فله‌ای فیلسوف هستیم.

- رضا داوری اردکانی^۱

مقدمه

متن حاضر نقدی است بر مقاله‌ای با عنوان «مفهوم گزاره نظرورزانه^۲ در هگل»، منتشر شده در نشریه علمی-پژوهشی غرب‌شناسی بنیادی، به قلم سیدمحمدتقی طباطبایی.

دکتر سیدمحمدتقی طباطبایی در زمان ارسال این مقاله به نشریه غرب‌شناسی بنیادی (۱۳۹۱) با درجه «استادیار» عضو گروه تاریخ و تمدن غرب در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بوده است، و در حال حاضر (۱۳۹۶) با همان درجه عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه تهران است. شایان ذکر است که عنوان رساله دکتری طباطبایی که تاریخ تألیف آن (۱۳۹۰) یک سال پیش از تاریخ ارسال این مقاله به نشریه غرب‌شناسی بنیادی است، «زبان و منطق در فلسفه هگل»^۳ به راهنمایی دکتر سیدحمید طالبزاده و مشاوره‌ی دکتر رضا داوری اردکانی و دکتر سیدمحمدرضا بهشتی است، که از این میان، دکتر طالبزاده، و دکتر داوری از اعضای هیئت تحریریه نشریه غرب‌شناسی بنیادی نیز هستند.^۴

پس از این توضیحات مقدماتی پیرامون مؤلف، و پیش از ورود به جزئیات نقد بر مقاله ایشان، به طرح فهرست‌وار مدعاهای خود درباره این مقاله می‌پردازم، و آنگاه در ادامه به شرح و مستندسازی این مدعاها خواهیم پرداخت.

- نخست این‌که مقاله به‌رغم آن‌که در یک نشریه «علمی-پژوهشی» منتشر شده است، مطلقاً درخور درجه «علمی-پژوهشی» نیست. زیرا نویسنده در این مقاله آشکارا و آگاهانه از بسیاری از قواعد نگارش مقالات علمی تخطی کرده است.

باید یادآور شوم که مقاله طباطبایی بر مبنای همین اشکال -یعنی علمی نبودن- از حیث محتوا شایسته نقد شدن نیست، زیرا نقد محتوا، یعنی نقد فهم نویسنده از موضوع مورد بررسی او، تنها آنگاه ممکن و مطلوب است که بتوان آرای خود نویسنده را از آرای دیگران به‌درستی بازشناخت. حال اگر نویسنده‌ای پاره‌هایی از سخن دیگران را بدون ارجاع به منابع مورد استفاده خویش برگرفته، و در کنار یکدیگر قرار داده باشد، یا آرای دیگران را با آرای خود آمیخته باشد، یا به سخن دیگران لباسی از سخن خود پوشانده باشد، آنگاه آن بازشناختن، و به تبع آن، نقد محتوای چنین متنی بسیار دشوار، و حتی ناممکن خواهد بود. چنان‌که در نقد حاضر به‌نحو مستند و انضمامی نشان خواهم داد، مقاله طباطبایی از هیچ یک از اشکالاتی که برشمردم برکنار نمانده است. به همین علت مقاله او در اکثر موارد به خواننده خود امکان نقادی نمی‌دهد. باین‌حال من با روشی خاص، و به دلایلی که جلوتر شرح خواهم داد، راه دشوار نقد محتوای این مقاله را بر خود هموار کردم تا بر این اساس علاوه بر مدعای پیشین دو مدعای زیر را نیز مطرح کنم و مستدل سازم:

- نخست این‌که نویسنده باوجود آنکه آرای دیگران را رونویسی کرده است -خواه از راه ترجمه، خواه از طریق تلخیص یا بازنویسی- در همان رونویسی‌ها هم گرفتار بی‌دقتی‌ها و سوءفهم‌هایی بنیادین در ارتباط با موضوع مرکزی مقاله خود شده است.

- دیگر آن‌که نویسنده در لابه‌لای ترجمه‌ها، تلخیص‌ها و بازنویسی‌های خود از دیگران -که بخش عمده‌ای از متن او را شکل می‌دهند- بعضاً نظرات و برداشت‌های خود را نیز به میان آورده است. بر اساس همین اندک‌آرای خود نویسنده می‌توان حکم کرد که وی درک و دریافت درخوری از پاسخ مسئله

پژوهش خود ندارد، و در پاسخگویی شایسته به مسئله محوری پژوهش خود کامیاب نبوده است.

به این ترتیب و بر اساس مدعاهایی که طرح شد، نقد حاضر در برگرفته دو بخش اصلی خواهد بود: **نقد روش** (بر اساس مدعای نخست) و **نقد محتوا** (بر اساس مدعاهای دوم و سوم). من در این جا طرح اشکالات شکلی و روش‌شناختی را به اجمال و به اختصار تمام برگزار می‌کنم، چرا که مایلم خواننده را به هسته اصلی نقد، یعنی نقد محتوا، رهنمون شوم. به همین دلیل، بررسی دقیق، انضمامی و مفصل شواهد و مستدل کردن اشکالات شکلی و روش‌شناختی را به بخش «پیوست» در انتهای نوشتار حاضر منتقل کرده‌ام.

نگاهی گذرا بر اشکالات شکلی و روش‌شناختی

از اشکالات شکلی کم‌اهمیت مقاله که بگذریم،^۵ آنچه مقاله طباطبایی را به لحاظ شکلی و روش‌شناختی غیرعلمی، و به تبع آن، غیرقابل استناد، و بنابراین غیرقابل نقد می‌کند یک اشکال اصلی، یعنی **معضل ارجاع** است. این معضل از یک سو در ارجاع -به اصطلاح- **باواسطه**، و همین‌طور در بازتاب آن در فهرست منابع، نمود یافته است، و از سوی دیگر در تخطی نویسنده از قواعد ارجاع -به اصطلاح- **مستقیم** و **غیرمستقیم**. نخست می‌پردازم به اشکالات منابع مقاله.

تخطی از اصول مربوط به فهرست منابع

فهرست منابع مقاله طباطبایی دچار معضلی است که در زبان فارسی و در بسیاری از پژوهش‌های حیطة علوم انسانی -به خصوص فلسفه- سخت فراگیر است. این رسم رایج غیرعلمی و غیراخلاقی آن است که نویسنده در متن مقاله خود نقل قول‌های **باواسطه**

می‌آورد، اما به‌جای ذکر این نکته، منابع این نقل‌قول‌ها را در فهرست منابع خود می‌آورد و در متن نیز به‌صورت بی‌واسطه به آن‌ها ارجاع می‌دهد. به‌این‌ترتیب نویسنده، هم بدون ذکر نام، از محصول کار دیگران استفاده می‌کند. چراکه انتخاب فقراتی از متن اصلی که به موضوع بحث ارتباط داشته باشند، خود مستلزم کار پژوهشی و صرف وقت است. و هم این‌که مقاله خود را بیش از آنچه که در واقع هست در چشم خوانندگان (یا مثلاً داوران یک نشریه علمی-پژوهشی) می‌آراید.

به‌طور مشخص، اشکال فهرست منابع مقاله طباطبایی آن است که وی از تعداد نُه منبع نام‌برده در این فهرست، تنها به کمتر از نیمی از آن‌ها (به‌طور مشخص به چهار منبع) واقعاً مراجعه کرده است. این چهار منبع -البته در اصل سه کتاب که یکی از آن‌ها حاوی دو مقاله مورد استفاده نویسنده است- به‌نوبه خود منابعی -به‌اصطلاح- ثانوی هستند که سه پژوهشگر غربی (Bowie و Houlgate, Lau) در آن‌ها به آن پنج منبع -مسامحتاً^۱ اولیه^۲ دیگر، یعنی به ترجمه سه اثر از هگل، یک اثر از کانت، و یک اثر از شلینگ، به شیوه نقل‌قول مستقیم ارجاع داده‌اند. طباطبایی تعداد منابع خود را به این طریق از چهار به نُه افزایش داده است که با آوردن عین همان نقل‌قول‌های سه پژوهشگر غربی از منابع اولیه، و عدم رعایت اصل ارجاع باواسطه، به پنج منبع اولیه مذکور ارجاع مستقیم و بی‌واسطه داده است. و این پنج منبع را در فهرست منابع خود در کنار آن چهارتای دیگر فهرست کرده است. در بخش «پیوست» نقد حاضر، به‌طور مفصّل، و برپایه شواهد پُرشمار مستدل ساخته‌ام که طباطبایی در نگارش مقاله خود قطعاً مراجعه‌ای به آن پنج منبع نداشته است. بنابراین در این‌جا از تکرار آن استدلال‌ها می‌پرهیزم و خواننده را برای پی‌گیری شواهد این مدعا به بخش «پیوست» ارجاع می‌دهم.

تخطی از قواعد ارجاع

عدم رعایت موازین نگارش مقاله علمی-پژوهشی، یعنی عدم رعایت اخلاق علمی در ارجاع به منابع و آثار فکری دیگران، دیگر معضلی شکلی و روش‌شناختی مقاله طباطبایی است. من در بخش «پیوست» همین نوشتار خلاصه‌ای از قواعد ارجاع صحیح در مقالات علمی را آورده‌ام و مقاله طباطبایی را با معیار قرار دادن این اصول در بوتۀ نقد گذاشته‌ام. همان‌جا نشان داده‌ام که نویسنده به‌رغم آن‌که بخش عمده مطالب او ترجمه مستقیم یا بازنویسی متون دیگران است، با این‌حال در موارد زیادی از قواعد ارجاع صحیح به منابع خود آشکارا تخطی کرده است.

مشکلات روش‌شناختی مقاله طباطبایی فقط به فهرست منابع و عدم رعایت قواعد ارجاع باواسطه، مستقیم و غیرمستقیم ختم نمی‌شود. در مقاله طباطبایی مواردی هست که نویسنده در آن‌ها ردّ منابع واقعی برخی از آرای به‌ظاهر منسوب به خود را تَرَدستانه گُم کرده است، چنان‌که در این موارد تنها با زحمت و دقت فراوان می‌توان به ردّزنی ردّگُم کردن‌های او پرداخت (نک. بخش «پیوست» از همین نوشتار). این درحالی است که یک مقاله علمی باید این امکان را در اختیار خوانندگان خود بگذارد که بتوانند به‌نوبه خود پژوهش‌های خود را بر مبنای این مقاله بی‌هیچ زحمت مضاعف آن‌چنان سامان دهند که در خلال فرایند تولید علم، منبع و مرجع هیچ سخن، مدعا، استدلال و نتیجه‌ای از دست نرود و به‌اصطلاح ردّ آن گُم نشود. نویسنده‌ای که در ارجاع دقیق به منابع خود منضبط نباشد، یا ای‌بسا آگاهانه- نظرات خود را به‌طور دقیق از نظرات دیگران متمایز نکند، اما به‌رغم همه این کاستی‌ها مقاله خود را به درجه «علمی-پژوهشی» بیاراید و به جامعه پژوهندگان عرضه کند، چنین نویسنده‌ای پیشاپیش حتی امکان نقدکردن را نیز - که اولین شرط علمی بودن یک مقاله است- از پژوهندگان سلب کرده است، چه‌رسد به امکان تولید علم و پژوهش!

با این حال و به‌رغم دشواری نقد محتوای مقاله طباطبایی - به علت شکل و روش غیر علمی آن - چنان‌که پیشتر اشاره کردم، من این دشواری را بر خود هموار کردم و با مقایسه دقیق متن با منابعش، آنچه را که طباطبایی در واقع خود نوشته است، از آنچه که از دیگران برگرفته است و یا با نظرات خود درآمیخته و به عنوان حاصل پژوهش خود عرضه کرده است، تا حد امکان، تفکیک کردم. تا بتوانم بر این مبنای راهی بجویم برای نقد سوءفهم نویسنده از موضوع اصلی مقاله خود. من به‌رغم دشواری‌های موجود، نقد چنین سوءفهم‌هایی را، ضروری می‌دانم. چراکه اگر سوءفهم‌هایی از این دست به‌نحو درخور نقد نشوند، پیوسته بازتولید خواهند شد، و افق پژوهش‌های کامیاب را بر پژوهندگان بسیاری تیره خواهند کرد، و شاخه نورسته هگل پژوهی در زبان فارسی را از درون خواهند پوساند.

نقد محتوا

اشکال اصلی محتوای مقاله طباطبایی فهمی است که او در این مقاله از **برنهاد فرااکران‌نگر**^۷ (یا چنان‌که طباطبایی ترجمه کرده است: «گزاره نظرورزانه») در فلسفه هگل به‌دست می‌دهد. مدعای من به‌طور خلاصه این است که این فهم **ناتمام**، و به‌تبع آن گرفتار بسی **نادرستی‌ها**، و بنابراین یک **سوءفهم** است. علت اصلی این سوءفهم آن است که طباطبایی در مقاله خود، در شرح چستی برنهاد فرااکران‌نگر هگل، تنها بخشی از راه را پیموده است و آنگاه به‌تبع این ناتمامی نتیجه‌گیری‌هایی نادرست از کل بحث به‌دست داده است. وی در بخش دوم مقاله خود، که شرح چستی برنهاد فرااکران‌نگر است - چنان‌که در بخش «پیوست» همین نوشتار به‌تفصیل نشان داده‌ام - تقریباً به‌تمامی فقراتی از یک مقاله تکین را رونویسی یا بازنویسی کرده است، غافل‌ازاین‌که پرسش مرکزی آن مقاله چیز دیگری بوده است، و نویسنده آن مقاله به‌تبع همین دیگربودگی

مسئله محوری خود، در شرح چپستی برنهاد فراکران نگر فقط آن مقدار را در مقاله خود آورده است که برای پرسش مرکزی او لازم و بسنده بوده است.

همین رونویسی و بازنویسی از روی دست دیگران، و هم هنگام غفلت از تفاوت مسئله مرکزی نویسنده مطلب اصلی با موضوع مقاله مُستنسخ، باعث شده است که طباطبایی راه را تا نیمه رود، ولی آن را طی شده و تمام شده فرض کند. آنگاه به تبع این ناتمامی، هم برنهاد فراکران نگر هگل را به نحو ناتمام، و نهایتاً نادرست توضیح دهد، و هم نتیجه گیری هایی نادرست از بحث خود به دست دهد.

اما مشکل آرای طباطبایی فقط به سوءفهم او از موضوع ختم نمی شود. نکته بسیار تأمل برانگیز آن است که طباطبایی خود متوجه ناسازگاری های فهم خود شده، و آگاهانه در صدد توجیه آن ناسازگاری ها برآمده است. راهی که او در توجیه این ناسازگاری ها در پیش گرفته بسیار قابل تأمل است: وی با نسبت دادن سوءفهم های خود به دیگران از طریق اعمال تغییراتی جزئی در گفته های ایشان - آن هم بدون مطلع کردن خواننده از این دستکاری نقل قول ها - این سوءفهم ها را در چشم خواننده بی خبر از منابع اصلی، موجه و مستند جلوه می دهد. من جلوتر به این موضوع بازخواهم گشت و آن را بیش تر توضیح خواهم داد.

افزون بر اشکالات اصلی ای که بدانها اشاره کردم، خطاهای محتوایی ریز و درشت متعدد دیگری نیز در مقاله طباطبایی به چشم می آید. وجود این اشکالات صرفاً معلول سهل انگاری، یا روش غیرعلمی و غیراخلاقی، یا صرفاً بی دقتی های احتمالی نویسنده نیست، بلکه ریشه این اشکالات در اصل در همان فهم ناتمام و نادرست از موضوع بحث، و تمرکز و تلاش بیش از اندازه برای مرتبط کردن نقل قول ها و فقرات سه مقاله از نویسندگان غربی به پرسش مرکزی مقاله خود، به جای مراجعه مستقیم به منابع اولیه، و پژوهش و اجتهاد در آنهاست.

ابتدا برای دریافتن زمینه ای که طباطبایی هسته اصلی مقاله خود، یعنی چپستی برنهاد فراکران نگر را بر آن می نهد، نگاهی اجمالی می اندازیم به ساختار و محتوای مقاله.

مقاله از سه بخش تشکیل شده است: نخست یک مقدمه که به طرح پرسش می‌پردازد؛ سپس شرحی مفصل از چستی برنهاد فراکران‌نگر همراه با نتیجه‌گیری‌هایی از این شرح؛ و سرانجام یک نتیجه‌گیری کوتاه بر اساس مباحث طرح شده پیشین. مقاله در بخش نخست، پس از توضیح کوتاهی درباره دیالکتیک هگل، به این پرسش می‌پردازد که «کدام گزاره یا بستر زبانی» (ط. ۹۲)^۱ فراهم‌کننده امکان تحقق دیالکتیک هگلی است. سپس به مقایسه «گزاره حملی عادی» (ط. ۹۲) با برنهاد فراکران‌نگر می‌پردازد و در این راه دو مثال از هگل را مورد بررسی قرار می‌دهد. سپس، پویایی برنهاد فراکران‌نگر، و در همین ارتباط، «دو وجه اثبات و نفی» (ط. ۹۳) در این برنهاد مورد بررسی قرار می‌گیرند. پس از این مقدمات، به میانجی هولگیت (Houlgate)، نقدی از شلینگ (Schelling) طرح شده، و به میانجی بووی (Bowie) به این نقد پاسخ داده می‌شود. سپس ارتباط برنهاد فراکران‌نگر با تقسیم‌بندی‌های کانت از «گزاره‌ها» (ط. ۹۵) مورد بررسی قرار می‌گیرد و این پرسش طرح می‌شود که «گزاره نظرورزانة هگل با کدام‌یک از این سه گونه گزاره [یعنی «تحلیلی پیشین»، «تألیفی پسین» و «تألیفی پیشین»، ح. ص.۰] نزدیکی بیش‌تری دارد» (ط. ۹۶). آنگاه به اجمال نشان داده می‌شود که «گزاره نظرورزانة» نمی‌تواند «تحلیلی» و «تألیفی پسین» باشد، پس «می‌ماند نوع سوم گزاره‌های کانتی یعنی گزاره‌های تألیفی پیشین» (ط. ۹۶). در بخش دوم مقاله با عنوان «سنجش گزاره تألیفی پیشینی با گزاره نظرورزانة» (ط. ۹۶) که هسته اصلی متن را تشکیل می‌دهد، گام‌های برنهاد فراکران‌نگر شرح داده می‌شوند، و این برنهاد با «گزاره» تألیفی پیشین کانت مقایسه می‌شود، و سرانجام متن با یک نتیجه‌گیری کوتاه به پایان می‌رسد (نک. ط. ۱۰۴).

نقد اصلی من در ادامه از سویی ناظر است بر محتوای دو بخش اخیر مقاله و فقراتی که طباطبایی در آن‌ها به شرح چستی برنهاد فراکران‌نگر می‌پردازد، و از سوی دیگر ناظر است بر برخی نتایج نادرست حاصل از فهم ناتمامی که از برنهاد فراکران‌نگر به‌دست داده شده است.

به‌طور مشخص، ناتمامی فهم مقاله طباطبایی از چپستی برنهاد فراکران‌نگر در فلسفه هگل، معلول متوقف ماندن مقاله است در شرح این چپستی، آن‌هم درست یک قدم مانده به مهم‌ترین گام آن، یعنی یگانگی هستی و اندیشه. همین ناتمامی باعث شده است که طباطبایی سوژکتیویته در برنهاد فراکران‌نگر را با «من اندیشنده» خلط کند. و به بیان دقیق‌تر، سوژه را به «من اندیشنده» فروکاهد، و از رهگذر این خطای بنیادین آخرین گام حرکت برنهاد فراکران‌نگر را منتهی به همین سوژه فروکاسته شده به «من اندیشنده» فرض بگیرد، و بدین ترتیب یگانگی هستی و اندیشه را با «وحدت سوژه اندیشنده» خلط کند.^۹ همین خلط باعث دست یازیدن طباطبایی به مفهوم کانتی خوداندریافت (نک. ط. ۱۰۲)، و موقوف کردن توضیح گام نهایی برنهاد فراکران‌نگر در چیزی شبیه به محتوای این مفهوم کانتی شده است. این خطای بنیادین در جای‌جای بخش دوم و سوم مقاله طباطبایی نمود یافته است. من در ادامه به بررسی جزئیات برخی از این نمودها و شرح این کاستی‌ها و خطاها خواهم پرداخت.

پیش از ورود به جزئیات لازم است فهم مقاله طباطبایی از برنهاد فراکران‌نگر را با استفاده از مفردات متن بازسازی کنیم. کلیدی‌ترین جمله‌ای که مایلم از آن آغاز کنم، در انتهای مقاله و در بخش «نتیجه‌گیری» (ط. ۱۰۴) آمده است. می‌توان این جمله را در توصیف سازوکار نهایی برنهاد فراکران‌نگر به صورت زیر بازنویسی کرد: **موتور محرک، آن‌گونه که خود هگل تصریح می‌کند، موضوع، من اندیشنده یا سوژه است.** مبنای بازسازی من بندی است از متن که طباطبایی در آن می‌نویسد: «چه مانند سربر، موتور محرک را زبان بدانیم و چه آن‌گونه که خود هگل تصریح می‌کند آن را موضوع، من اندیشنده یا سوژه بدانیم [...] الی آخر» (ط. ۱۰۴). حال ببینیم که منظور از «موتور محرک» چیست. طباطبایی در بند پیشین با بازنویسی سخن سربر (Surber) می‌نویسد: «این ویژگی پویای زبان است که موتور محرک آگاهی برای رفتن از حالتی به حالت دیگر است» (ط. ۱۰۴). معادل این جمله در متن سربر چنین است:

... and it is this intrinsic unruliness and restlessness of language itself that fuels the moves from one attitude of consciousness to another. (Surber, 12)

حال از آنجایی که کلیت این سخن باید به گونه‌ای به برنهاد فراکران نگر ارتباط داشته باشد، پس هنوز باید در معنای بخش نخستین آن تأمل کرد. طباطبایی همان‌جا در ادامه می‌نویسد: «[...] در هر صورت مهم‌ترین مسئله در طرح گزاره نظرورزانه در هگل این است که هگل توانسته با تبیین ویژگی‌های این گزاره به خوبی امکان حرکت در میان مقولات اندیشه و ارائه تصویری پویا از نسبت مفاهیم را نشان دهد» (ط. ۱۰۴). پس «موتور محرک» در ارتباط با برنهاد فراکران نگر، یا «آنچه موجب حرکت آگاهی از حالتی به حالت دیگر می‌شود» (ط. ۱۰۴) همان عاملی است که «حرکت در میان مقولات اندیشه» (ط. ۱۰۴) را ممکن می‌سازد. بر همین اساس می‌توان این «موتور محرک» را از منظر طباطبایی دیالکتیک نیز نامید، زیرا در ابتدای مقدمه در صفحه ۹۱ آمده است: «روش هگل در کتاب منطق این است که به کمک انتزاعی بنیادین، دیالکتیک مفاهیم را از مفهوم هستی ناب آغاز کرده و راه خود را بر اساس لوازم و تضمن‌های [...] درونی این مفهوم به سوی دیگر مفاهیم باز می‌کند» (ط. ۹۱) و سپس در ادامه آمده است: «این روش برای ما بسیار آشناست و در واقع چیزی نیست جز همان روش دیالکتیک» (ط. ۹۱). حال با در نظر گرفتن پرسش مقاله یعنی این که «کدام گزاره یا بستر زبانی، امکان اعمال روش دیالکتیک [...] را به هگل می‌دهد» (ط. ۹۲) و با در نظر گرفتن پاسخ آن، یعنی «برای هگل این گزاره، گزاره نظرورزانه [...] است» (ط. ۹۲) و نیز با در نظر گرفتن این که طباطبایی در جایی دیگر (نک. ط. ۱۰۱) دیگر بار اصطلاح «موتور محرک» را به کار برده و می‌نویسد: «تمامی حرکت از موضوع آغاز می‌شود و موتور محرک گزاره، نیروی خودانگیخته موضوع است» (ط. ۱۰۱)، پس اکنون ارتباط این «من اندیشنده» با «گزاره نظرورزانه» از نظر طباطبایی خودبه‌خود آشکار می‌شود. این ارتباط به بهترین صورت در دو بند ابتدایی صفحه ۱۰۳ قابل مشاهده است. طباطبایی می‌نویسد: «در گام بعدی [...] به سوی امری بازمی‌گردیم

که به این‌ها [یعنی کثرت صفت‌ها یا عرض‌های جوهر] وحدت داده و آن را چیزی جز نیرویی نمی‌بینم که این کثرت‌ها را کنار هم نگاه می‌دارد. این نیرو چیزی نیست جز، اعمال مقوله‌ای از مقوله‌های اندیشه. این‌جا همان جایی است که در گزاره نظرورژانه از محمول به موضوع بازمی‌گردیم اما دیگر موضوع تبدیل به من اندیشنده یا سوژه شده است.» (ط. ۱۰۳). جمله بعدی طباطبایی که گویا قرار است، در تکمیل جمله پیشین، آخرین گام از چستی بر نهاد فراکران‌نگر را شرح کند چنین است: «بدین ترتیب پی می‌بریم که عامل وحدت موضوعی که بیرون از خود، آن را یگانه می‌پنداشتیم چیزی نیست جز عمل اندیشه سوژه‌ای که در این مرحله از عمل خود، آگاه می‌شود و درمی‌یابد که وحدت حقیقی، وحدت سوژه اندیشنده است و این مرحله، مرحله خودآگاهی است» (ط. ۱۰۳). به این ترتیب برای کسی که به مقدمات و کلیات بحث بر نهاد فراکران‌نگر در فلسفه هگل تا حدودی آشنا باشد یا حداقل مقاله طباطبایی را به دقت خوانده باشد، نقش کلیدی این «من اندیشنده» در برداشتی که طباطبایی از بر نهاد فراکران‌نگر به دست می‌دهد کاملاً روشن می‌شود: طباطبایی گام‌های بر نهاد فراکران‌نگر را تا گام بازگشت از تکثر محمول‌ها به سوژه بدرستی شرح می‌دهد اما درست در همین نقطه متوقف می‌ماند و از آنجا که منبع اصلی او، یعنی مقاله لاو (Lau)، نیز به دلایلی که پیش‌تر به اجمال بدان اشاره شد، و جلوتر باز بدان خواهیم پرداخت. از همین نقطه فراتر نرفته است، تفسیری شخصی را، که مفهوم کلیدی آن همین «من اندیشنده» است، به عنوان «گام نهایی» (ط. ۱۰۱) فرض کرده و به دست می‌دهد. بنابراین عبارت «من اندیشنده یا سوژه» و نقش آن در تبیین چستی بر نهاد فراکران‌نگر، بنا بر برداشت طباطبایی - چنان‌که در بالا به کمک فقراتی از متن بازسازی شد - در واقع کلیدی‌ترین مفهوم کل مقاله است. در ادامه می‌کوشم کاستی‌های این برداشت، و خطاهای حاصل از آن را نشان دهم.

چنان‌که در بخش اشکالات شکلی و روش‌شناختی، و با استناد به نمونه‌های موجود در بخش «پیوست» همین نوشتار نشان داده‌ام، بخش دوم مقاله طباطبایی - که

توضیح چستی بر نهاد فراکران نگر در آن آمده است. تقریباً به‌تمامی یک بازنویسی و رونویسی اکثراً بدون ارجاع از بخش‌هایی از مقاله لاو است. در این بین، تنها بندهای مستثنی از این قاعده، همان دو بند ابتدایی صفحه ۱۰۳ هستند که ظاهراً همگی افزوده خود طباطبایی است.^{۱۰} همین نکته می‌تواند آن است که نقش این «من اندیشنده یا سوژه» در تبیین بر نهاد فراکران نگر، ناشی از فهم و نظر شخصی (و البته نادرست) خود طباطبایی است. بی‌علت نیست که طباطبایی برای آن عبارت خود که در بالا نقل کردم، یعنی «آن‌گونه که خود هگل تصریح می‌کند» (ط. ۱۰۴)، هیچ مرجعی به‌دست نمی‌دهد و نمی‌گوید که هگل در کجای متون خود چنین چیزی را «تصریح» می‌کند! طباطبایی در واقع نمی‌تواند - و نخواهد توانست - چنین مرجعی به‌دست دهد. چرا که در متن هگل اساساً نمی‌توان چنین معنایی یافت و من این دقیقه را در جای خود به تفصیل تمام توضیح داده‌ام.^{۱۱} من در ادامه به این ترفند به‌کاررفته در متن، یعنی نسبت‌دادن رأی خود به دیگران - در این مورد خاص به هگل - باز خواهم گشت و موارد دیگری از آن را نیز در این مقاله بررسی خواهم کرد.

حال ممکن است چنین به نظر برسد که ای‌بسا نتوان نقش این «من اندیشنده» را با استناد مستقیم به هگل مستند کرد اما بنابر متن مقاله گویا این نظر لاقلاً متعلق به یکی از مفسرهای غربی هگل (یعنی لاو) است، چرا که طباطبایی در صفحه ۱۰۰ با ارجاع به «Lau, 2006: 64» می‌نویسد: «با حرکت از موضوع به محمول برداشت سنتی از جوهر تخریب شده و با حرکت بازگشتی از محمول به موضوع و دریافتن ساختار من اندیشنده و اندیشیدن، برداشت نوینی از سوژه از طریق مفهوم سوژکتیویته بازسازی می‌شود» (ط. ۱۰۰). با دقت در متن اصلی درمی‌یابیم که طباطبایی جملات لاو را اندکی دستکاری کرده است! برای روشن شدن این نکته نگاهی می‌اندازیم به فقره اصلی از لاو از صفحه ۶۴:

Indeed, the back-and-forth movement between subject and predicate does not describe the manner in which we should read a speculative

proposition, but represents the different stations of the movement of the Concept. (Lau, 64)

پس بنابه نظر لاو، حرکتِ رفت و بازگشتی میان موضوع و محمول به واقع بازنماییِ دو وضعیت از حرکت مفهوم است. لاو در جملهٔ بعدی - که طباطبایی تغییر داده شدهٔ آن را در متن خود آورده است- در اصل این دو وضعیت را که یکی از آن‌ها را «تخریب» و دیگری را «بازسازی» می‌نامد، توضیح می‌دهد:

To put it more precisely, the movement from subject to predicate signifies the *destruction* of the traditional conception of substance and the backward movement, in contrast, the *reconstruction* of a new conception of substance through the concept of "subjectivity." (Lau, 64)

حال با مقایسهٔ این فقرات با بازنویسی آن‌ها توسط طباطبایی، درمی‌یابیم که اولاً بنابر رأی لاو، آنچه بازسازی می‌شود، نه چنان‌که طباطبایی می‌نویسد «برداشت نوینی از سوژه»، بلکه -اگر بخواهیم conception را مانند طباطبایی به «برداشت» ترجمه کنیم- "برداشت نوینی از جوهر" است. اگر طباطبایی به جای «سوژه» واژهٔ **موضوع** را در بازنویسی خود آورده بود، محتمل می‌بود که وی به جای ترجمهٔ دقیق سخن لاو، تفسیر سخن او را آورده باشد، چراکه در این‌جا موضوع (در تقابل با محمول) و جوهر ای بسا قابل تعبیر و تحویل به یکدیگر باشند، در حالی که سوژه در این‌جا متضاد جوهر است، و بنابراین سوژهٔ کنیویته برداشت نوینی از جوهر را بازسازی می‌کند، و نه برداشت نوینی از سوژه را. حال ممکن است چنین ادعا شود که نویسنده در این‌جا، با بی‌دقتی در ترجمه، جوهر را سهواً به سوژه برگردانده است. ولی با نظر در عبارات وی درمی‌یابیم که اشکال مذکور ناشی از بی‌دقتی در ترجمه نیست، بلکه ناشی از سوءفهم و تلاش برای توجیه این سوءفهم است. به بیان دیگر، نویسنده آگاهانه سخن لاو را دستکاری کرده است و رأی ناصواب خود را با منتسب کردن به لاو موجه جلوه داده است. شگفتا که طباطبایی در آن‌همه رونویسی‌های خود در سراسر متن به مرجع خود، یعنی لاو، ارجاعی نداده

است (نک. پیوستِ همین مقاله)، اما دقیقاً آنجا که استثنائاً ارجاع داده است، سخن لاو را تغییر داده است!

حال ببینیم طباطبایی چه عبارتی را به سخن لاو افزوده است که حاصل سوءفهم اوست. سوءفهم طباطبایی در این عبارت نمایان است: «دریافتن ساختار من اندیشنده و اندیشیدن» (ط. ۱۰۰). این همان هستهٔ مرکزی سوءفهم طباطبایی از برنهاد فراکران‌نگر هگل است، که باز هم بدان باز خواهیم گشت. پیش‌تر، لازم است ببینیم نویسنده صرف صورت ظاهر این عبارت را از کجا آورده است. طباطبایی عبارت the "I" subject of thinking or the knowing را از خود لاو -البته از جای دیگری از مقاله او (نک. Lau, 60)- وام کرده، و در این‌جا آن را با تغییراتی اندک، و کاملاً نابه‌جا، به سخن لاو افزوده است. ردّ پای این نکته را می‌توان با نگاهی به صفحهٔ ۹۹ از متن طباطبایی، در بند پایانی، آن‌جا که به متن لاو (Lau, 60) ارجاع داده شده است، پی‌گیری کرد. طباطبایی در این بند به صورت غیر مستقیم از قول لاو می‌نویسد: «اما نکته این‌جاست که این سیر و حرکت بازگشت نیز دارد یعنی حرکتی است از سوی محمول به موضوعی که دیگر آن موضوع پیشین نیست بلکه موضوع یا سوژهٔ اندیشیدن است» (ط. ۹۹). این در حالی است که متن لاو چنین است:

What is now encountered in the backward movement is no longer the subject with which the movement began, rather the subject of thinking or the knowing "I" itself. (Lau, 60)

با دقت به عبارت «موضوع یا سوژهٔ اندیشیدن» آشکار می‌شود که طباطبایی منظور سخن لاو را به درستی درنیافته است، چرا که از یک سو «موضوع» را -که در تقابل با محمول است و در متن لاو هم به این صورت نیامده است- با یک «یا» به «سوژهٔ اندیشیدن» که دراصل به معنای "سوژهٔ فعل اندیشیدن" یا همان "سوژهٔ اندیشنده" است، افزوده، و از سوی دیگر عبارت من داننده را نیز از سخن لاو بکلی حذف کرده است. عبارت subject در متن لاو فقط به معنای سوژهٔ اندیشنده است، و به هیچ وجه

نمی‌توان آن را به «موضوع» ترجمه کرد. واژه «موضوع» در زبان فارسی از چهار مدلولی که معادل آن، مثلاً در انگلیسی یا در فرانسه، دارد (اول در معنای موضوع یا جستارمیه، مثلاً سوژه یک فیلم به معنای موضوع فیلم، دوم در معنای موضوع حکم حلی و در تقابل با محمول، سوم در معنای سوژه اندیشنده از نوع دکارتی، چهارم و با توجه به بحث اصلی در این‌جا، معنای بسیار خاصی که هگل از این واژه مراد می‌کند)، تنها دو معنا را پوشش می‌دهد و نمی‌تواند در معنای سوژه اندیشنده یا سوژه هگلی به کار رود. بنابراین طباطبایی در این‌جا آشکارا سوژه اندیشیدن را به‌خطا به موضوع اندیشیدن تعبیر کرده است و با اضافه کردن بی‌جای «موضوع» توسط یک «یا» به «سوژه اندیشیدن»، این دو را عدل یکدیگر آورده است. وی آنگاه، با حذف من داننده از این فقره، محتوای آن را در هیئت «من اندیشنده» در جای‌جای مقاله خود (از جمله در بند سوم از صفحه ۱۰۰) به‌کار برده است.

اصرار طباطبایی برای منتسب کردن رأی خود در باب نقش «من اندیشنده» در برنهاد فراکران‌نگر به لاو فقط به فقرات ذکر شده در بالا محدود نمی‌شود. مثلاً در صفحه ۱۰۲ می‌خوانیم: «لاو بر این باور است که این کشف هگل یعنی همان گزاره نظرورزانه، تشکیل‌دهنده بنیان نظریه سوپزکتیویته در هگل یعنی موقعیتی فلسفی مبتنی بر تقدم منطقی-هستی‌شناسانه سوژه اندیشنده یا «من» بر هر امر دیگر است» (ط. ۱۰۲). حال ببینیم اصل سخن لاو چیست:

This discovery forms the very foundation of Hegel's theory of subjectivity, viz. a philosophical position based on the logico-ontological primacy of the thinking subject or the "I". (Lau, 66)

طباطبایی در بازنویسی جمله لاو عبارت «یعنی همان گزاره نظرورزانه» را به «این کشف هگل» افزوده است. حال ببینیم منظور لاو از «This discovery» چیست. لاو در همان صفحه، یک جمله پیش‌تر، می‌نویسد:

Thinking, however, does not simply fall back to the point at which the movement began, for the subject now being encountered is no longer the grammatical subject whose one-sidedness has already been shown by the forward movement, rather it is the thinking subject itself. (Lau, 66)

چنان‌که می‌بینیم، لاو هنوز توضیح گام‌های برنهاد فراکران‌نگر را به پایان نبرده و درحال توضیح آغاز گذار موضوع به سوژه اندیشنده است. در این مرحله هنوز گام‌های برنهاد فراکران‌نگر تکمیل نشده‌اند و حکم موضوع-محمولی هنوز به معنای واقعی کلمه، یک **برنهاد فراکران‌نگر** نشده است که بتوان این گام را «همان گزاره نظرورزانه» (ط. ۱۰۲) دانست. اساساً لاو، از آن‌جا که مسئله مقاله او چیز دیگری است، برنهاد فراکران‌نگر را تا گام نهایی آن یعنی تا **یگانگی هستی و اندیشه در مفهوم شرح** نمی‌دهد و تنها در انتهای مقاله خود (نک. Lau, 67) اشاره‌ای بسیار گذرا بدان دارد. آشکار است که همین امر سبب شده تا طباطبایی نیز -که منبع اصلی او برای نگارش نوشتار خود همین مقاله لاو بوده است- در فهم برنهاد فراکران‌نگر در همین گام متوقف بماند. طباطبایی در صفحه ۱۰۱ می‌نویسد: «پس از آن که گام نخست در حرکت دیالکتیکی گزاره نظرورزانه را دریافتیم [...] باید گام نهایی را برداشت. در این گام، حرکت بازگشتی از جانب محمول به سوی موضوع تبیین می‌شود» (ط. ۱۰۱). پس طباطبایی که «حرکت بازگشتی از جانب محمول به سوی موضوع» را چونان گام نهایی فهمیده است، با طرح رأی نادرست خود از نقش «من اندیشنده» در برنهاد فراکران‌نگر و -ناشایسته‌تر از آن- نسبت‌دادن این نقش به هگل و لاو، بر توجیه این برداشت نادرست اصرار می‌ورزد.

چنان‌که ذکر شد، یکی از نتایج این برداشت نادرست آن است که طباطبایی «من اندیشنده» و «سوژه» در برنهاد فراکران‌نگر را عدل یکدیگر فرض کرده است. این فرض به‌طور مشخص در صفحات ۱۰۲، ۱۰۳ و ۱۰۴، در اتصال این دو مفهوم توسط یک «یا»^{۱۲} به‌صورت «من اندیشنده یا سوژه» نمایان است. این درحالی است که سوژه را در معنای هگلی آن -و بخصوص در برنهاد فراکران‌نگر- نمی‌توان و نباید با «من اندیشنده»

(خواه دکارتی، خواه کانتی، خواه فیخته‌ای) خلط کرد، و این خلط خطایی بنیادین در فهم برنهاد فراکران‌نگر در هگل به‌شمار می‌رود.

این بحث را که گام‌های برنهاد فراکران‌نگر دقیقاً چیستند، و جایگاه «من اندیشنده» در کلیت برنهاد چیست، و ارتباط آن با موضوع و سوژه از چه قرار است، و نیز بسیاری نکات دیگر را در همین ارتباط در نوشتاری با نام **برنهاد فراکران‌نگر در فلسفه هگل** به‌تفصیل شرح داده‌ام و آن را با ارجاع‌های پرشمار به آثار هگل و سایر منابع ثانوی آلمانی و انگلیسی مستدل کرده‌ام. در آن نوشتار، بخصوص شرح داده‌ام که چرا هگل خود به‌صراحت می‌گوید که نباید در فهم برنهاد فراکران‌نگر در این «من» متوقف ماند، و چرا نباید این «من» را با سوژه در معنای حقیقی آن خلط کرد. همان‌جا نیز به تفصیل توضیح داده‌ام که معنای اصلی سوژه و سوژکتیویته در یک برنهاد فراکران‌نگر چیست. بنابراین در این‌جا از تکرار این مباحث چشم‌پوشی می‌کنم. پژوهشگران می‌توانند برای بی‌گیری دلایل **ایجابی** مدعاهای نقد حاضر مبنی بر ناتمام و نادرست بودن برداشت طباطبایی از برنهاد فراکران‌نگر، و خلط سوژه با «من اندیشنده» توسط او، و هم‌چنین به‌منظور حصول درکی جامع‌تر از چستی برنهاد فراکران‌نگر در نزد هگل به نوشتار مذکور مراجعه کنند. هدف اصلی من تا این‌جا این بود که سخنان خود طباطبایی را از میان بازنویسی‌ها و رونویسی‌های او از دیگران بیرون بکشم و از طریق بازصورت‌بندی آن‌ها بر خطای محتوایی اصلی این سخنان پرتو افکنم. در ادامه مایل‌م، به‌صورت موردی و انضمامی، شماری دیگر از خطاهای پرشمار محتوایی مقاله را در همین ارتباط مورد بررسی قرار دهم. معتقدم این خطاها از آن‌رو شایسته توجه‌اند که به‌هیچ‌وجه تصادفی نیستند، و ریشه همه آن‌ها همان فهم نادرستی است که مقاله طباطبایی از موضوع خود، یعنی برنهاد فراکران‌نگر در نزد هگل، دارد. مثلاً طباطبایی در صفحه ۹۲ می‌نویسد: «هگل در کتاب پدیدارشناسی برای نخست‌بار از این گزاره بحث می‌کند و دو نمونه از آن را نیز ارائه می‌دهد: «خدا، هستی است (god is being)» و «امر بالفعل (واقعی)، کلی است (the actual is universal)».

نویسنده در این‌جا به دلیل همان فهم ناتمام و نادرست خود از برنهاد فراکران‌نگر در نزد هگل دچار خطایی بنیادین شده است. وی عبارت هگل را، که اصل آن در متن آلمانی چنین است: «das Wirkliche ist das Allgemeine» (Hegel, 60). این‌چنین ترجمه کرده است: «امر بالفعل (واقعی)، کلی است» (ط. ۹۲). اشکال این ترجمه، ترجمه «das Allgemeine» به «کلی» است. ترجمه درست این جمله چنین است: "امر بالفعل امر کلی است".^{۱۳} تفاوت مفهوم کلی با مفهوم امر کلی، و لزوم تمایز آن در سطح واژگان، یک وسواس ملانقطی‌وار نیست، بلکه در زمینه بحث برنهاد فراکران‌نگر در نزد هگل یک ضرورت مطلق است. نفهمیدن این تمایز نشانه نفهمیدن برنهاد فراکران‌نگر در نزد هگل، و به یک معنا، نفهمیدن هسته مرکزی کل فلسفه اوست. ممکن است در توجیه این تفاوت ظریف ادعا شود که در فارسی گاهی از آوردن واژه امر بر سر مقولات صرفنظر می‌شود، و مثلاً امر زیبا را زیبا می‌نویسند. پس بر همین قیاس نویسنده نیز در این‌جا به جای امر کلی آورده است کلی. این توجیه به دو دلیل مردود است: نخست این که طباطبایی -چنان که از ترجمه او پیداست- کاملاً به کاربرد امر، مثلاً در ترجمه «the actual» به «امر بالفعل» (ط. ۹۲) آگاه است. خطای او این است که متوجه این نکته نشده است که آن «universal» به‌واقع امر کلی است و نه کلی. دوم این که طباطبایی اگر بر این نکته واقف می‌بود، آنگاه باید راه بدفهمی خواننده فارسی‌زبان را با آوردن دوباره «امر» بر سر «کلی»، یا با توضیحی کوچک، مثلاً در پانوشت، سد می‌کرد، تا خواننده فارسی‌زبان این جمله را به جای "امر بالفعل امر کلی است" -که «امر کلی» در آن معادل یک Substantiv در زبان آلمانی (یعنی به‌لحاظ نحوی یک اسم) است- به صورت کاملاً نادرست "das Wirkliche ist allgemein" یا "امر بالفعل کلی است" -که در آن «کلی» صرفاً محمول (به‌لحاظ نحوی صفت) است- بخواند و نفهمد. نکته این‌جاست که نویسنده تمایز امر کلی با کلی را آشکارا می‌داند، چنان‌که در جاهای دیگری از مقاله خود (مثلاً چندین بار در ص. ۹۸) از اصطلاح «امر کلی» به‌درستی و در جای خود استفاده کرده است، اما آشکارا از تفاوت کاربرد این دو

در برنهاد فراکران نگر ناآگاه است؛ به دو علت: یکی این که -چنان که مدعای این نقد به‌طور کلی است- فهم درستی از برنهاد فراکران نگر هگل ندارد، و بنابراین به‌تبع آن این ظرائف را نیز درنیافته است. دوم این که نویسنده به متن اصلی مراجعه نکرده است، چراکه اگر مراجعه کرده بود آنگاه به هیچ وجه امکان نداشت که متوجه این دقایق نشود. در متن اصلی، هگل خود، یک جمله جلوتر، به همین نکته بسیار مهم توجه می‌دهد: «امرکلی نباید صرفاً دلالت بر محمول داشته باشد، چنان که جمله این را بگوید که گویی امر بالفعل کلی است (Wirkliche sei allgemein das)، بلکه امرکلی باید ذاتِ امر بالفعل را تصریح کند» (Hegel, 60). چنان که می‌بینیم، هگل خود صراحتاً ما را از فهم جمله به‌صورت "das Wirkliche ist allgemein" یعنی به‌صورت "امر بالفعل کلی است" برحذر می‌دارد.^{۱۴} پس می‌بینیم که طباطبایی که قرار است در مقاله خود درباره «مفهوم گزاره نظرورزانه در هگل» روشنگری کند و چپستی آن را برای ما توضیح دهد، خود آشکارا در فهم یکی از دو مثال مهمی که هگل در متن آورده، و بادقت به خواننده در مورد چگونگی فهم تفاوت معنای آن دو توجه داده، درمانده است. این درماندگی خود را فقط در ترجمه عبارت فوق آشکار نکرده است، بلکه توضیحاتی که نویسنده در ادامه می‌آورد نیز مؤید همین نکته است. وی همان‌جا در ادامه می‌نویسد: «به همین صورت کلی بودن نیز بیان ذات امر واقع است» (ط. ۹۳). اشکال این سخن آن است که **امرکلی** بیان ذات امر واقع است، و نه «کلی بودن»! تمایز برنهاد فراکران نگر از حکم متعارف دقیقاً در همین نکته است که در گام نخست، ذات موضوع را نه در «کلی بودن»، یعنی حمل محمول «کلی» بر یک موضوع، بلکه در **امرکلی** می‌نمایاند. ازقضا جمله دیگری که طباطبایی از هولگیت ترجمه کرده و آورده است نیز دقیقاً بیانگر همین نکته است - که در متن هگل هم به آن توجه داده شده است (نک. ط. ۹۳). بنابراین کاملاً آشکار است که طباطبایی نه تنها بخشی از متن هولگیت را به مقاله خود متصل کرده و ارجاعات او به هگل را از آن خود جلوه داده است، بلکه هم سخن هگل را به‌درستی درنیافته است، و هم حتی سخن هولگیت را، افزون بر این‌ها، پرسش این است

که طباطبایی چگونه به‌رغم آن‌همه بازنویسی از مقاله لاو، ترجمه لاو از همین جمله و توضیحات دقیق او درباره ترجمه آن را (صفحات 60 و 61) ندیده است؟ لاو در آنجا این مثال هگل را، به‌درستی، به‌صورت «*the actual is the universal*» (نک. Lau, 60) ترجمه کرده، و در ادامه آن‌را به‌تفصیل توضیح داده است. اگر طباطبایی دست‌کم در این توضیحات و نیز پانوشت لاو در صفحه 71 تأمل می‌کرد، مرتکب چنین خطایی نمی‌شد. آشکار است که این‌ها صرفاً یک‌مشت بی‌دقتی زبانی نیستند بلکه به‌واقع تالی‌های فاسد همان برداشت ناتمام و نادرست طباطبایی از بحث اصلی، و روش غیرعلمی-غیراخلاقی او در پرداختن به آن است.

همین‌جا مناسب است به خطای دیگری که در متن راه یافته، و به‌نحوی به خطای بالا ارتباط می‌یابد، اشاره کنم. طباطبایی در نقل قولی از هگل -که دراصل از مقاله لاو برگرفته اما به‌صورت بی‌واسطه و مستقیم در متن خود آورده است- می‌نویسد: «در گزاره‌ای از این دست (خدا هستی است)، گزاره با واژه خدا آغاز می‌شود، اما این واژه به خودی خود چیزی جز یک صدای بی‌معنا و صرف یک نام نیست. [...]» (ط. ۱۰۱). در این‌جا نکته آن است که آن برنهادی که باید میان پرانتز می‌آمد نه برنهاد «خدا هستی است» بلکه باید برنهاد «**خداوند امرجاودان است**» می‌بود. طباطبایی که به متون اصلی مراجعه نکرده است و آشکارا، تصویری از تفاوت مهم این دو گزاره از منظر برنهاد فراکران‌نگر نیز ندارد، در این‌جا نه سخن هگل را به‌درستی نقل و ترجمه کرده است، و نه شأن نقل آن توسط لاو را به‌درستی فهمیده است.^{۱۵}

طباطبایی در انتهای بند نخست از صفحه ۱۰۲، این نقل قول به‌ظاهر بی‌واسطه و غیرمستقیم (یعنی به‌ظاهر بازنویسی‌شده) را از هگل آورده است: «این فقدان و نبود، سبب‌ساز حرکت بازگشتی به سوی موضوع است البته نه به همان موضوعی که در ابتدا وجود داشت بلکه به موضوعی که عبارت است از خودِ سوژه یا موضوع اندیشنده» (ط. ۱۰۲). این بند بازنویسی بدون ارجاعی است از مقاله لاو از صفحه 66، همراه با برخی تغییرات. طباطبایی در این‌جا تردستانه، و بدون ارجاع به منبع اصلی خود، آدرس یکی

از نقل قول‌های لائو را (Hegel, 1977 : 38) به صورت غیر مستقیم در انتهای بند آورده است و به این ترتیب پا را از انتساب آرای خود به لائو فراتر گذاشته، و بخصوص عبارت «موضوع که عبارت است از خود سوژه یا موضوع اندیشنده» (ط. ۱۰۲) را به هگل منسوب کرده است! با اندک فهمی از معنای واژه **موضوع** در فارسی و تفاوت‌های آن با subject انگلیسی، یا Subjekt آلمانی، و با درکی درست از برنهاد فراکران نگر هگل و با دقت در آنچه هگل و لائو در این خصوص نوشته‌اند، طباطبایی هیچ‌گاه نمی‌بایست عبارت «موضوعی که عبارت است از خود سوژه یا موضوع اندیشنده» (ط. ۱۰۲) را و بخصوص آن «موضوع اندیشنده» (ط. ۱۰۲) را در این جمله به هگل منسوب می‌کرد. توضیح این برداشت نادرست، و به دنبالش، آن عبارت نادرست را، که پیش‌تر و در نقد فهم طباطبایی از سوژه در برنهاد فراکران نگر بدان پرداختم در این‌جا تکرار نمی‌کنم.

به همه آنچه پیش‌تر آوردم می‌توان ترجمه‌های بی‌دقت و بعضاً نادرست از نقل قول‌های هگل را نیز افزود که دلیل اصلی آن باز هم عدم مراجعه به متون اصلی، و نیز سوءفهم نسبت به موضوع است. من در این‌جا به برخی از این خطاها اشاره می‌کنم.

ص. ۹۳: طباطبایی نقل قولی از هگل را این‌چنین ترجمه کرده است: «این صرفاً محمول است که می‌گوید خدا چیست و به آن درون‌مایه (content) و معنا می‌بخشد» (ط. ۹۳). این نقل قول به‌رغم ارجاع مستقیم طباطبایی به ترجمه هگل به‌واقع برگرفته از صفحه ۹۵ کتاب هولگیت است. خطایی که در این ترجمه وارد شده است در واقع خطایی است که میلر در ترجمه مرتکب شده است. در متن آلمانی می‌خوانیم:

erst das Prädikat sagt, *was er ist*, ist seine Erfüllung und Bedeutung (Hegel, 26)

ترجمه میلر که در مقاله هولگیت آمده چنین است:

it is only the predicate that says *what God is*, gives him content and meaning (Houlgate, 95)

اشکال ترجمه میلر آن است که erst را به only ترجمه کرده است. ترجمه درست این واژه در این جمله هگل چیزی در معنای ابتدائاً یا در وهله نخست است، و نه چنان که میلر -و به اقتضای او طباطبایی- آورده است، «صرفاً». همین نکته ظریف دگرگون‌کننده معنای سخن هگل است. اگر قرار بود که چیستی خداوند را «صرفاً» محمول معین کند، پس چه حاجت بود به آن‌همه رفت‌وبازگشت در برنهاد فراکران‌نگر! همین «صرفاً» را طباطبایی در نخستین سطر همان صفحه نیز آورده است که به تبع آن، سخن او در آنجا هم نادرست است.

ص. ۹۶: طباطبایی در ابتدای بخش دوم مقاله خود نقل‌قولی از هگل آورده است که در آن خطایی ناشی از بی‌دقتی راه یافته است. در ترجمه انگلیسی، که در اصل در مقاله لاو آمده است، می‌خوانیم:

In any case, the form [...] is incapable of expressing what is concrete (and what is true is concrete) and speculative [...] (Lau, 55)

ترجمه طباطبایی از این فقره چنین است: «در هر صورت، صورت یک گزاره [...] از بیان امر انضمامی ناتوان است و این در حالی است که امر حقیقی، انضمامی و نظرورزانه است» (ط. ۹۶)، درحالی‌که ترجمه درست آن این است: "صورت یک گزاره ... از بیان امر انضمامی و فراکران‌نگر ناتوان است و این در حالی است که امر حقیقی انضمامی است".

ص. ۱۰۰: در این‌جا طباطبایی در یک بازنویسی از سخن کانت و ارجاع به او -که البته اصل این فقره را هم، بدون هیچ ارجاعی، از مقاله لاو برگرفته- می‌نویسد: «برای کانت، جوهر آن چیزی است که به آن جز به صورت موضوع نمی‌توان اندیشید و چنین مفهومی اگر وجود یابد نیز به صورت جوهر وجود خواهد یافت» (ط. ۱۰۰). در مقاله لاو این نقل‌قول به صورت نقل‌قول مستقیم از کانت چنین ترجمه شده است:

What cannot be thought otherwise than as subject also does not exist otherwise than as subject, and is therefore substance. (Lau, 64)

طباطبایی باید نشان دهد که چگونه از عبارت بالا به این نتیجه رسیده است که اگر مفهوم موضوع «وجود یابد نیز به صورت جوهر وجود خواهد یافت». بعید می‌دانم او بتواند با ارجاع مستقیم به کانت چنین برداشتی از کانت ارائه دهد!

ص. ۱۰۲: نقل قول طباطبایی از هگل چنین است: «من شناسنده جانشین موضوع می‌شود و محمول را به موضوع ربط داده، یکی می‌کند و هر دو را نگاه می‌دارد» (ط. ۱۰۲). حال نگاهی بیندازیم به اصل آلمانی این جمله:

hier tritt an die Stelle jenes Subjekts das wissende Ich selbst ein und ist das Verknüpfen der Prädikate und das sie haltende Subjekt. (Hegel, 26)

بدین ترتیب ترجمه به لحاظ محتوایی درست این جمله می‌بایست این چنین می‌بود: "اینجا خود من داننده به جای آن سوژه [یعنی سوژه برابر ایستایانه ثابت] پا به عرصه می‌گذارم و [این من] پیوند میان محمول‌ها، و سوژه نگاه‌دارنده [آن‌ها] است". همین مقایسه ساده نشان می‌دهد که محتوای ترجمه طباطبایی از سخن هگل کاملاً نادرست است. این صرفاً یک خطای ترجمه نیست بلکه ریشه این نادرستی در برداشت ناصواب طباطبایی نهفته است - که توضیح آن را در جای خود دادم.

نتیجه‌گیری کلی

طباطبایی در مقاله «مفهوم گزاره نظرورزانه در هگل»، افزون بر تخطی پر شمار و آشکار از اصول نگارش مقالات علمی، تصور و تلقی درستی از سوژه در بر نهاد فراکران نگر هگل به دست نمی‌دهد، و آن را با «من اندیشنده» خلط کرده، و نقش این «من اندیشنده» را نیز به چیزی شبیه به من در نزد دکارت، یا حداکثر به مفهوم کانتی خوداندریافت (Apperzeption) فرومی‌کاهد. بنابراین فهم او از بر نهاد فراکران نگر در این مقاله نه تنها

ناتمام، بلکه در کُلّیت خود، نادرست، غیرهگلی، کژتاب، و بنابراین، یک سوءفهم بنیادین است. البته برداشت ناصواب سیدمحمدتقی طباطبایی از برنهاد فراکران‌نگر هگل به خودی خود عیب نیست، و هیچ پژوهنده‌ای را نمی‌توان به گناه داشتن برداشتی خاص از یک موضوع سرزنش کرد. اما اشکال کار طباطبایی آن است که به جای آن که فهم اصیلی را از موضوع - که برآمده از پژوهش‌های خود نویسنده باشد - در چارچوبی علمی، و با رویکردی صادقانه در منظر داوری سایر پژوهندگان و علاقمندان قرار دهد، تلاش کرده است که با درآویختن به آرای دیگران، و درآمیختن سوءفهم خود با آن، و بدون ارجاع به منابع، و با توسل به انواع ترفندها و تردستی‌ها، سوءفهم خود را موجه و مستدل بنمایاند، و یا آن برداشت ناصواب را به پژوهندگان غربی - و حتی خود هگل - نسبت دهد! از این قبیل «مقاله»‌ها، که همچون خوره به جان پیکرنزار علوم افتاده، متأسفانه، در فضای دانشگاهی ما فراوان می‌توان سراغ گرفت. بر آفتاب افکندن این رندی‌های علمی را با امید به کاستن از شمار آن‌ها - و نه تلاش برای مچ‌گیری - شاید بتوان به منزله گامی مثبت قلمداد کرد.

پیوست

شواهد تخطی نویسنده از قواعد نگارش مقاله علمی پژوهشی

در تمامی نظام‌های علمی و دانشگاهی قواعد ارجاع صحیح در نگارش مقالات علمی، به‌رغم برخی تفاوت‌های جزئی در صورت‌بندی، ناظر به هدفی یکسان هستند. این هدف همانا پاسداری از ساحت پژوهش علمی و آکادمیک، و تولید علم و دانش به‌طور کلی، و حفاظت از حق مالکیت افراد بر تولیدات فکری ایشان و نیز امتیازات و منافع مادی و معنوی حاصل از آن به‌طور خاص است. بر اساس این قواعد، هر پژوهشگری می‌تواند به‌شرطی در کار پژوهشی خود از محصولات فکری دیگران - به‌طور مشخص از فقراتی از متون ایشان- استفاده کند، که هم در نقل‌قول مستقیم، و هم در نقل‌قول غیر مستقیم، بلافاصله به منبع نقل‌قول ارجاع دهد.^{۱۶} در نقل‌قول مستقیم نویسنده موظف است عین عبارات مأخوذ را، حتی بدون تغییر در شیوه نگارش آن، عیناً میان گیومه بیاورد. اما در نقل‌قول غیرمستقیم صرفاً انتقال بدون تغییر محتوا شرط است. در هر دو مورد ارجاع به منبع مورد استفاده ضروری است. این ارجاع بعضاً تابع قواعد صوری گوناگون است (مثلاً شیوه متداول معروف به هاروارد و یا APA و غیره). البته نویسنده مجاز است به‌شرط رعایت اخلاق علمی، از صورت‌بندی‌های درون‌متنی نسبتاً آزادتری هم پیروی کند.^{۱۷}

حال برای آن که بتوان در یک مقاله علمی-پژوهشی میان فرآورده‌های خود نویسنده و آنچه که او از دیگران به صورت غیر مستقیم (یعنی بدون کاربرد گیومه) نقل یا استفاده کرده است تمایز قائل شد. نویسنده موظف است هر جمله از متن را که از آن او نیست با ارجاع به مأخذ آن، از جمله‌های خود متمایز نماید. گاهی نیز چنین ارجاعاتی را در پایان یک بند می‌آورند. این به آن معناست که کل محتوای آن بند، به لحاظ محتوا، بازنویسی یا نقل قولی غیر مستقیم و مأخوذ از منبعی دیگر است. اگر نویسنده‌ای در نگارش محتوای بخش‌ها یا فصل‌های بزرگ‌تری از منبعی دیگر استفاده کرده باشد، و یا گزارشی از نظرات نویسنده‌ای دیگر را درباره موضوعی آورده باشد، آنگاه مرسوم است که نویسنده در ابتدا یا انتهای مقاله یا در فهرست منابع یا جایی در پانویس مربوط به بخش مورد نظر متذکر شود که در نگارش تمام یا بخش خاصی از مقاله خود از فلان منبع یا منابع استفاده کرده است. اینگونه ارجاع دادن، اگرچه چندان شایسته مقالات علمی-پژوهشی نیست، اما برای برخی متون بعضاً مرسوم است.

از دیگر قواعد ارجاع، رعایت تمایز میان ارجاع بی‌واسطه و باواسطه است، به این معنا که نویسنده موظف است در صورت آوردن نقل قولی باواسطه منبعی ثانوی، نام آن منبع ثانوی را نیز بیاورد، مثلاً: "(Hegel, 1991 : 141) به نقل از Lau : 55)". رعایت نکردن این اصل علاوه بر این که با اخلاق علمی منافات دارد، ممکن است بعضاً باعث بازتولید اشتباهات احتمالی موجود در نقل قول‌های منابع ثانوی شود. تنها در صورت اشاره به باواسطه بودن نقل قول‌هایی از این دست است که می‌توان در بخش منابع، فهرست منابع اولیه را به رغم عدم مراجعه مستقیم بدان‌ها آورد. زیرا در این صورت آوردن مشخصات منبعی بیش‌تر از آنچه که نویسنده واقعاً بدان‌ها مراجعه کرده است مجاز است، چراکه نویسنده پیش‌تر همه‌جا به باواسطه بودن نقل قول‌های خود اشاره کرده است.

سرآخر این که در شیوه‌نامه نگارش مقالات نشریه غرب‌شناسی بنیادی نیز در مورد شیوه استناد تأکید شده است که باید «بلافاصله، پس از نقل قول مستقیم (داخل

گیومه)» و هم‌چنین «بلافاصله، پس از نقل قول غیرمستقیم» به منبع مورد استفاده ارجاع داده شود. مهم‌تر از آن، در همان شیوه‌نامه تأکید شده است که «ارجاعات تکراری، کامل و مانند بار نخست آورده شود».^{۱۸}

با این توضیحات، اکنون می‌توان نشان داد که طباطبایی آشکارا از قواعد ارجاع

با واسطه و قواعد ارجاع غیرمستقیم تخطی کرده است.

حال شاید کسی بخواهد در مقام پاسخ به اشکال نخست چنین ادعا کند که شاید نویسنده به ترجمه متون اصلی‌ای که در فهرست منابع خود آورده، مراجعه کرده است، و انتخاب نقل قول‌های او حاصل اجتهاد او در این متون است، اما این نقل قول‌ها از قضا صرفاً به صورت تصادفی شبیه به انتخاب‌های نویسندگان دیگر از آب در آمده است! چنین توجیهی وارد نیست چراکه با یک مقایسه ساده میان ساختار و محتوای مقاله طباطبایی و مقاله‌های انگلیسی مورد استفاده او می‌توان به روشنی دید که چنین مدعایی مردود است. نه تنها محتوا، بلکه حتی ترتیب و توالی نقل قول‌ها نیز، تقریباً به‌تمامی، منطبق بر ترتیب و توالی آن‌ها در متن مقاله‌های انگلیسی است، و توضیحات بعضاً بدون ارجاع طباطبایی بر این نقل قول‌ها نیز عیناً در توضیحات نویسندگان آن مقاله‌ها موجود است. همه این‌ها به اضافه خطاهایی که بعضاً در ارجاع به صفحات یا در ترجمه نقل قول‌ها راه یافته است، و احتمال بروز آن بسیار اندک می‌بود اگر نویسنده واقعاً به منابع اصلی مراجعه می‌کرد. هیچ شبهه‌ای در باواسطه بودن نقل قول‌های طباطبایی باقی نمی‌گذارد.

از طرفی نویسنده نمی‌تواند مدعی ناآشنایی با اصول نقل قول باواسطه شود، زیرا اولاً چنین عذری از نویسنده یک مقاله علمی-پژوهشی پذیرفتنی نیست، و ثانیاً با نگاهی به متن مقاله نیز آشکار می‌شود که نویسنده با این شیوه نقل قول کاملاً آشناست. مثلاً او در صفحه ۹۴ نقل قولی از شلینگ را به نقل از اندرو بووی می‌آورد و باواسطه بودن نقل قول را به درستی با خواننده در میان می‌گذارد: «در زیر نقل قولی از شلینگ می‌آورم که

اندرو بووی در کتاب خود، شلینگ و فلسفه مدرن اروپایی، (Bowie, 1993 : 131) نقل کرده است.»

از ایشکال نقل قول‌های باواسطه که بگذریم، مقاله طباطبایی قواعد ارجاع غیرمستقیم را نیز در موارد بسیار زیادی رعایت نکرده است. ممکن است کسی بخواهد در پاسخ به این اشکال، چنین ادعا کند که نویسنده فهرست آن چند مقاله انگلیسی (یعنی مقالات بووی، هولگیت، لائو و سریر) را در فهرست منابع آورده و گهگاه نیز در مقاله خود بدان‌ها ارجاع داده است، بنابراین لزومی به ارجاع در همه موارد نبوده است، و او وظیفه خود را در آوردن منابع خود به‌جا آورده است. چنین توجیهی به چند دلیل مردود است. نخست این‌که قواعد ارجاع دقیق در متون علمی-پژوهشی تابع سلیقه یا تشخیص نویسنده نیست که گاهی ارجاع بدهد و گاهی ارجاع ندهد. چنان‌که پیش‌تر دیدیم، شیوه‌نامه نگارش نشریه غرب‌شناسی بنیادی نیز به‌درستی به ارجاع «بلافاصله» در تمامی موارد تأکید می‌کند. دیگر این‌که در مقاله‌هایی از این دست - که گویا قرار است پایه پژوهش‌های علمی بعدی قرار گیرد- صرف آوردن اسامی منابع در فهرست منابع اگرچه لازم است اما کافی نیست، بلکه ارجاعات درون متن باید چنان باشند که بتوان نظرات و سخنان نویسنده را از نظرات و سخنان دیگران به‌روشنی و به‌سادگی بازشناخت.

طباطبایی، در موارد بسیار، جملاتی از منابع مورد استفاده خود را عیناً ترجمه کرده و بی‌هیچ تغییری آورده است. در چنین مواردی نویسنده باید این جملات را میان گیومه می‌گذاشت و به منبع آن ارجاع می‌داد. چراکه صرف ترجمه، نقل قول مستقیم را به نقل قول غیرمستقیم بدل نمی‌کند. وی در چنین مواردی هیچ‌گاه از گیومه استفاده نکرده است، و در اکثر موارد نیز ارجاعی به منبع خود نداده است. در بررسی نمونه‌های انضمامی این تخطی‌ها، در ادامه نشان خواهیم داد که طباطبایی اگرچه کاملاً با قواعد ارجاع مستقیم و غیرمستقیم و باواسطه و بی‌واسطه آشناست اما در بسیاری موارد (و بنابراین آگاهانه) از ارجاع دقیق به‌مأخذ ترجمه‌ها و بازنویسی‌های خود طفره رفته است

و نقل قول‌های باواسطه خود را به‌مثابه اجتهاد در منابع فیلسوفان (به‌واقع در ترجمه انگلیسی آن‌ها) نمایانده است، در حالی که آشکارا -دلیل قید «آشکارا» را نیز در بررسی نمونه‌های زیر مستدل ساخته‌ام- حتی نگاهی گذرا هم به همان ترجمه‌های انگلیسی از کانت و هگل و شلینگ نینداخته است.

برخی از اشکالات وارد بر مقدمه مقاله

- ص. ۹۱: نخستین بند از مقدمه متن طباطبایی تماماً یک بازنویسی بدون ارجاع از هولگیت است. طباطبایی می‌نویسد: «روش هگل در کتاب منطق این است که به کمک انتزاعی بنیادین، دیالکتیک مفاهیم را از مفهوم هستی ناب آغاز کرده و راه خود را بر اساس لوازم و تضمن‌های (implications) درونی این مفهوم به سوی دیگر مفاهیم باز می‌کند. به نظر وی ما به عنوان فیلسوف نظرورز باید لوازم و تضمن‌های پنهان را آشکار (explicate) کنیم» (ط. ۹۱). هولگیت می‌نویسد:

As I have suggested, Hegel's method in the *Logic* is to focus on the initial abstraction of pure being and to articulate whatever is entailed or implied by that concept [...]. Our activity as speculative philosophers thus consists in simply rendering explicit what is implicit: "the whole course of philosophising, being methodical, i.e., *necessary*, is nothing else but the mere *positing* (Setzen) of what is already contained in a concept" (EL141/188 [§88]) (Houlagte, 93)

- ص. ۹۱: چنان‌که دیدیم، هولگیت در انتهای سخن خود، نقل قولی از هگل آورده است که طباطبایی نیز عین همین نقل قول را (که آشکارا باواسطه است) با ارجاع مستقیم، و بی‌آن‌که به هولگیت اشاره‌ای کند، در متن خود آورده است. چنان‌که خواهیم دید، این نقل قول از دیگران و ارجاع بی‌واسطه مستقیم به‌جای ارجاع باواسطه به مرجع اصلی، سیره طباطبایی در سراسر مقاله اوست. خواننده‌ای که بر

این نکته آگاه نباشد، قطعاً همهٔ این موارد را اجتهادهای خود نویسنده در متون هگل (در اصل در ترجمه‌های آن‌ها) فرض خواهد کرد. حال بازگردیم به نقل قول بالا. علاوه بر عدم ارجاع صحیح، طباطبایی در ترجمهٔ نادرست خود از سخن هگل بخشی را نیز حذف کرده است، بی‌آن‌که هیچ نشانه‌ای دالّ بر این حذف به کار برده باشد. ترجمهٔ طباطبایی چنین است: «تمامی روند فلسفه‌ورزی و روش‌مندبودن، چیزی نیست جز این که امری را اثبات کنیم که از پیش در مفهوم بوده است» (ط. ۹۱). ترجمهٔ صحیح باید چنین می‌بود: "تمامی روند فلسفه‌ورزی چونان [روندی] روش‌مند، یعنی ضروری، چیزی نیست جز ...".

- ص. ۹۲: بند نخست از این صفحه نیز بازنویسی محتوای بند نخست از صفحهٔ 94 هولگیت است. ارجاع غیرمستقیم طباطبایی به ترجمهٔ انگلیسی پدیدارشناسی روح نیز برگرفته از همان صفحهٔ مقالهٔ هولگیت است. در این بند نیز نامی از هولگیت به میان نیامده است.

- ص. ۹۲: بند سوم نیز بازنویسی بدون ارجاع از متن هولگیت است. طباطبایی می‌نویسد «گزارهٔ نظرورزانه، گزاره‌ای است حملی که نسبت موضوع و محمول در آن از نظر منطقی با دیگر گزاره‌های حملی متفاوت است» (ط. ۹۲). در متن هولگیت می‌خوانیم:

Such Propositions have the outward form of ordinary judgments, but [...] the relation between subject and predicate in them is logically different. (Houlgate, 94)

- ص. ۹۲: بند چهارم متن نیز تماماً یک بازنویسی بدون ارجاع از متن هولگیت (صفحهٔ 94) است. تنها نوآوری طباطبایی در این‌جا آن است که به جای مثال هولگیت، یعنی the rose is red، آورده است: «نمک شور است! [!]» (ط. ۹۲). در پایان این بند هم نویسنده باز ارجاعی غیرمستقیم به ترجمهٔ هگل داده است که آن را هم عیناً از متن هولگیت برگرفته است.

- ص. ۹۲: بند پنجم متن نیز تماماً بازنویسی بدون ارجاع از متن هولگیت است، و نقل قول‌ها از هگل نیز، مانند قبل، همگی از متن هولگیت برگرفته شده‌اند. طباطبایی می‌نویسد: «اما در گزارهٔ نظرورزانه، حدّ موضوعی ما نام چیزی است که صرفاً از طریق حدّ محمولی به‌درستی شناخته و تعریف می‌شود. محمول در این گونه گزاره‌ها، ویژگی موضوعی از پیش معلوم و متعین نیست بلکه حقیقت موضوع را آشکار کرده و مفصل‌بندی (articulation) می‌کند. آن گونه که هگل می‌گوید محمول، «جوهر، ذات و مفهوم آن چیزی است که درباره‌اش سخن می‌گوییم» و در واقع ویژگی حقیقی موضوع، نخست در خود عمل حمل است که مفصل‌بندی می‌شود. بنابراین محمول، نام «هستی یا ذاتی است که طبیعت سوژه را به طور کامل استخراج (exhausts/erschöpft) می‌کند» (ibid:38) (ط. ۹۲). در متن هولگیت می‌خوانیم:

In a speculative proposition [...] the subject-term names something that only comes to be properly understood and identified through the predicate itself. The predicate does not characterize a subject which has already been definitively identified; it articulates or unfolds what the subject actually is in truth: “the Substance, the essence and the concept of what is under discussion.” [...] the true character of the subject is first articulated in the very act of predication itself. The predicate thus names “the being or *essence* which exhausts (erschöpft) the nature of the Subject” (PhS 37-8/58-9). (Houlgate, 94)

- ص. ۹۲: طباطبایی آخرین بند از این صفحه را نیز، باز هم به‌رغم ارجاع مستقیم به هگل، از روی متن هولگیت رونویسی کرده است. وی حتی همین رونویسی را نیز با چنان بی‌دقتی انجام داده است که نه تنها خطایی صوری، بلکه خطایی بنیادین به‌لحاظ محتوا نیز در سخن او وارد شده است. من پیش‌تر در متن مقاله و در نقد محتوا این خطا را بررسی کردم.

چنان که می‌بینیم، تا پایان صفحه دوم مقاله حتی به یک جمله هم بر نمی‌خوریم که حاصل تأمل خود نویسنده یا مراجعه مستقیم او به متن هگل باشد. همه آنچه وی تا این‌جا نوشته است، بازنویسی از دو صفحه از متن هولگیت است بی‌آن که هیچ نامی از او به میان آمده باشد. خواهیم دید که این روند همچنان ادامه دارد. اما درست از همین نقطه (یعنی از ابتدای صفحه ۹۳) طباطبایی شروع می‌کند به افزودن چیزهایی به متن از خودش. این افزوده‌ها یا عبارات و جملاتی بی‌اهمیت و صفحه‌پرکن هستند، یا -آنجا که طباطبایی در مفاهیم کلیدی متون دیگران دخل و تصرف می‌کند- این افزوده‌های نویسنده اکثراً به لحاظ محتوایی نادرست، و در یک کلام، هم محصول سوءفهم نویسنده هستند، و هم موجب سوءفهم خواننده خواهند شد. شگفت این‌که نویسنده در بندهایی که این افزوده‌های خود را وارد متن کرده است، به منبع خود ارجاع داده است! این نکته بسیار قابل تأمل است، چرا که -چنان که پیش‌تر دیدیم- نویسنده در بسیاری موارد که عین جملات دیگران را ترجمه کرده و در متن خود آورده است، هیچ ارجاعی به منبع خود نداده است، اما برعکس در بندهایی این‌چنین که در آن‌ها چیزهایی از خود لابه‌لای سخن دیگران جاسازی کرده است، به منابع خود ارجاع داده است! علت این تقابل، به نظر من، آن است که نویسنده از آنجا که پژوهشگر به معنای حقیقی کلمه نیست -و متن او نیز گواه همین امر است- خود از سستی همان اندک افزوده‌های خویش آگاه بوده است، و این سخنان سست را با چسباندن به دیگران لاپوشانی کرده تا از معرض نقد دور نگاه داشته باشد. من این نکته را در نقد محتوا به تفصیل بررسی کرده‌ام و این‌جا از تکرار آن می‌پرهیزم.

برخی از اشکالات وارد بر بخش دوم و سوم مقاله

بخش عمده مقاله طباطبایی، یعنی به‌طور مشخص بخش دوم از انتهای ص. ۹۶ تا اواسط ص. ۱۰۳ تقریباً به‌تمامی خلاصه‌نویسی از تنها یک متن است: مقاله

Language and Metaphysics از چونگفوک لائو (Chong-Fuk Lau). نویسنده بعضاً به‌رغم ترجمهٔ عین فقرات لائو، هیچ نامی از او نمی‌برد و ارجاعی به او نمی‌دهد. این در حالی است که این هفت صفحهٔ بخش دوم مقالهٔ طباطبایی چیزی بیش‌تر از خلاصه‌نویسی از مقالهٔ لائو نیست. در ادامه به بررسی انضمامی این مدعا می‌پردازم.

- ص. ۹۶: طباطبایی بخش دوم مقالهٔ خود را با نقل قولی به‌ظاهر مستقیم از هگل آغاز می‌کند؛ نقل قولی که عیناً در ابتدای مقالهٔ لائو نیز آمده است. طباطبایی در این‌جا به متن هگل ارجاع مستقیم می‌دهد و اشاره‌ای به این باواسطه بودن نمی‌کند.

- ص. ۹۷: بند نخست بخش دوم بازنویسی‌ای است بدون ارجاع از بند نخستین مقالهٔ لائو. مثلاً طباطبایی می‌نویسد: «با توجه به نقدی که هگل در عبارت‌هایش از صورت گزاره‌ای شناخت دارد به نظر می‌رسد که وی علاقه‌ای به بیان اندیشهٔ خود به این صورت ندارد اما هم خواننده و هم هگل از این امر آگاهند که حتی نقد وی از صورت گزاره‌ای شناخت نیز خود به صورتی گزاره‌ای بیان می‌شود» (ط. ۹۷). لائو می‌نویسد:

At first glance, Hegel's critique of the propositional form seems to lead inevitably to a cul-de-sac, for no matter how skeptical he is about this linguistic form, he has no other choice but to develop and to present his philosophy as well as this very critique by means of it. (Lau, 55)

به‌نظر می‌رسد تنها جمله‌ای که در این بند از خود نویسنده است این جملهٔ به لحاظ محتوایی بی‌اهمیت باشد که «به همین سبب است که باید دید منظور هگل از نقد صورت گزاره‌ای چیست و گزارهٔ نظرورزنانه‌ای که قرار است بیان‌گرِ مطلق باشد چیست و چه ویژگی‌هایی دارد» (ط. ۹۷). البته همان‌جا هم نویسنده تنها عبارت فنی جملهٔ خود، یعنی این‌که برنهاد فراکران‌نگر «قرار است بیان‌گرِ مطلق

باشد» (ط. ۹۷)، را هم از لائو (in order to apprehend the “Absolute”) برگرفته است (نک. Lau, 55).

- ص. ۹۷: بند دوم مقاله نیز بازنویسی بدون ارجاعی است از لائو: «به‌خوبی آشکار است که نقد هگل از صورت گزاره‌ای نقدی است بر بنیان گزاره‌ای سنجش خرد ناپ‌کانت.» (ط. ۹۷)

The perplexing situation that Hegel is faced with corresponds, indeed, to the deep-seated problem that has already been designated by Kant as the “peculiar fate” of human reason in the opening sentence of his Critique of Pure Reason. (Lau, 55)

به‌نظر می‌رسد که تنها دومین جمله این بند حاصل تأمل خود طباطبایی است - که همان هم خالی از اشکال نیست. من این اشکالات را در بخش نقد محتوا بررسی کرده‌ام.

- ص. ۹۷: سومین بند مقاله نیز بازنویسی‌ای است بدون ارجاع از لائو: «از سوی دیگر هگل نمی‌خواهد همانند شلینگ با دور شدن از صورت گزاره‌ای برای بیان امر مطلق و نزدیک شدن به صورت شاعرانه و هنری باین امر مطلق (شهود) از نگاه علمی (مفهومی) به فلسفه دور شود.» (ط. ۹۷) تمامی اصطلاحات فنی، و همین‌طور محتوای این جمله، خلاصه‌ای است از چهار جمله‌ای که لائو در بیان همین نکته آورده است (نک. Lau, 56).

- ص. ۹۷: همان‌جا طباطبایی پانوشتی از مقاله لائو را به داخل متن خود آورده و با ترجمه و بازنویسی آن می‌نویسد: «هگل اما همان‌جا که به بحث از گزاره نظرورزانه می‌پردازد یعنی در آغاز کتاب پدیدارشناسی روح آشکارا تمایز نگاه خود را از نگاه شلینگ با این عبارت اعلام می‌کند که فلسفه این‌همانی مطلق (philosophy of absolute identity) دشیبی است که در آن ... همه گاوها سیاه

هستند، (9: Hegel, 1977)» (ط. ۹۷). در پانوشت لاو در صفحه 68 می‌خوانیم:

In the *Phenomenology of Spirit* (1806/07), where the “speculative proposition” is developed, Hegel has already dissociated himself clearly from Schelling’s philosophy of absolute identity. The “vacuity” of Schelling’s philosophical position is, as we know, presented ironically by Hegel as “the night in which ... all cows are black.” (Lau, 68)

• ص. ۹۷: بند چهارم از این صفحه تنها بند است که نویسنده در آن به مرجع خود اشاره می‌کند. با این حال من این بند و معادل انگلیسی آن را نیز در این جا مورد بررسی قرار می‌دهم تا نشان دهم که به لحاظ شیوه ترجمه و بازنویسی هیچ تفاوتی میان این بند و بندهای پیشین مقاله نیست. بنابراین معلوم نیست که چرا فقط باید در این بند به منبع اصلی ارجاع داده شود و در بندهای پیشین خیر. این بند گواه آن است که طباطبایی به این نکته آگاه است و می‌داند که هر اندازه هم که بازنویسی یا خلاصه‌نویسی او از متن اصلی فاصله شکلی (و نه محتوایی) داشته باشد، باز هم وی موظف است به متن اصلی ارجاع دهد؛ چنان که برخلاف همه موارد پیشین و پسین در این جا به درستی چنین کرده است. طباطبایی می‌نویسد: «به نظر هگل، دسترسی بی‌واسطه (direct/immediate access) به امر مطلق، بدون وساطت مفاهیم با ویژگی علمی فلسفه ناسازگار است، اما برای آن که امر مطلق، تحت تصرف مفاهیم درآید چاره‌ای نیست جز آن که بر زبان تکیه شود. وی هرگونه تلاش برای معرفی ابزار نامفهومی یا نازبانی (nonconceptual or nonlinguistic organon) برای فلسفه را که از محدودیت‌های زبان طبیعی بتواند فرارود رد می‌کند» (ط. ۹۷). در صفحه 56 از لاو می‌خوانیم:

By recognizing philosophy as a “strenuous effort of the Concept (*Anstrengung des Begriffs*),” Hegel repudiates every attempt to introduce a nonconceptual or nonlinguistic organon into

philosophy that would be free from the limitations of natural language. (Lau, 56)

چنان‌که در این‌جا می‌بینیم، جملهٔ نخست طباطبایی نیز اگرچه یک بازنویسی از محتوای متن مقالهٔ لاو است اما این بازنویسی با متن لاو به لحاظ شکلی بسیار متفاوت است. حال پرسش این است که اگر طباطبایی به این نکات واقف است، چرا در دیگر بندهای مقاله خود این قاعده را رعایت نمی‌کند؟ ممکن است این ادعا مطرح شود که ارجاعی این‌چنین ناظر به بندهای پیشین نیز هست. این ادعا به دلایل زیر کاملاً ناموجه است: نخست این‌که ارجاع غیر مستقیم در یک مقاله جدی علمی در وهلهٔ نخست ناظر بر جملات، و سپس (با رعایت قواعد صوری خاص) ناظر بر بندهای مقاله‌اند. از طرفی ارجاع طباطبایی به صفحهٔ 56 از لاو کافی نیست چرا که وی همان‌جا از فقراتی از صفحهٔ 55، یا پانوشتی از صفحهٔ 68 از مقالهٔ لاو نیز استفاده کرده است، درحالی‌که هیچ ارجاعی به این صفحات نداده است. بنابراین ناگزیریم حکم کنیم که ارجاع‌ندادن‌های طباطبایی آگاهانه و عامدانه است.

- ص. ۹۸: جملهٔ آغازین از نخستین بند در این صفحه و اشارهٔ طباطبایی به تمایز میان فاهمه و خرد در نزد هگل - به عنوان پیش‌درآمدی بر نقل قولی از هگل که در ادامه آمده است - اگرچه عیناً به این شکل در متن لاو موجود نیست، اما به‌واقع چکیدهٔ یک صفحه از تمهیدات لاو است بر همان نقل‌قول از هگل. این جملهٔ طباطبایی حاوی مطلب خاصی نیست، و نمونه‌ای است از همان چسب رقیقی که وی با آن فقرات لاو را به یکدیگر چسبانده است، و مایهٔ اصلی آن را هم البته از متن خود لاو گرفته است.

- ص. ۹۸: در این‌جا طباطبایی باز نقل قولی از هگل می‌آورد که عیناً در ادامهٔ مقالهٔ لاو نیز آمده است. این‌جا نویسنده اولاً - چنان‌که رویهٔ ثابت او در این مقاله است - به‌جای ارجاع باواسطه، از ارجاع مستقیم به ترجمهٔ متن هگل استفاده کرده است.

ثانیاً در همان ارجاع هم مرتکب خطا شده است و به جای (Hegel, 1989: 28) آورده است «(Hegel, 1991: 28)»، یعنی به جای ارجاع درست به ترجمه علم منطقی، به ترجمه دایره‌المعارف علوم فلسفی ارجاع داده است. علت اصلی چنین خطایی نه بی‌دقتی یا اشتباه تایپی و امثال آن، بلکه آشکارا عدم مراجعه به متن اصلی است!

- ص. ۹۸: آخرین بند این صفحه نیز یک بازنویسی است از لاو. البته نویسنده در انتهای این بند، استثنائاً، به منبع خود ارجاع داده است. این‌جا هم همان پرسش مطرح است که نویسنده به چه دلیل این‌چنین گزینشی ارجاع می‌دهد؟ یکی از این دلایل را در بخش نقد محتوای همین نوشتار کاویده‌ام.
- ص. ۹۹: بند نخست این صفحه ترجمه‌ای است تلخیص‌شده، و البته بدون ارجاع، از مقاله لاو از صفحه ۵۹: «یکی از نقدهای هگل به صورت گزاره‌ای یا موضوع-محمولی‌ای که کانت از آن استفاده می‌کند و در واقع آن را از منطق سنتی وام گرفته است این است که در ساختار موضوع-محمولی گزاره‌ها یک عدم تقارن منطقی (logical asymmetry) وجود دارد. به نظر وی محور یک گزاره ساده «موضوعی است که درون‌مایه، همچون عرض یا محمول به آن مربوط است» (Hegel, 1977: 36-37) (ط. ۹۹). لاو می‌نویسد:

According to Hegel, the basic problem in the propositional form can be attributed to the logical asymmetry of the subject-predicate structure. He remarks regarding this asymmetry: the pivot of a simple proposition is the "Subject to which the content is related as Accident and Predicate. [...] (Lau, 59)

در این‌جا، افزوده‌های نویسنده به ترجمه متن انگلیسی از مقاله لاو نیز در اصل برگرفته از خود همان مقاله هستند. مثلاً این افزوده را که «کانت از آن استفاده می‌کند و در واقع آن را از منطق سنتی وام گرفته است» (ط. ۹۹) از ابتدای بند پیشین از متن مقاله لاو (Lau, 59) و ام گرفته، و در این‌جا آورده است. نفس

چنین ترکیب کردن‌هایی اشکالی ندارد، بلکه آنچه اشکال دارد عدم ارجاع دقیق و صحیح به منبع مورد استفاده است.

- ص. ۹۹: در ادامه نویسنده نقل قولی با واسطه از هگل را که در متن لاو نیز عیناً در همان‌جا آمده است، به صورت مستقیم به ترجمه میلر ارجاع داده است!
- ص. ۹۹: بند دوم از این صفحه نیز یک بازنویسی بدون ارجاع است از مقاله لاو: «این نگاه لوازمی دارد که می‌توان آن‌ها را به این صورت برشمرد: نخست این که این نگاه بر دیدگاه جوهر-عرضی ارسطویی استوار است یعنی جوهر به صورت مستقل از عرض وجود دارد و عرض، صرفاً صفتی از صفتهای آن جوهر، که همان موضوع گزاره باشد، است. این عدم تقارن میان موضوع و محمول در نحوه وجود و نیز نسبت‌شان با یکدیگر سبب می‌شود که میان موضوع و محمول، توافقی کامل پدید نیاید. بنابراین وحدتی که در این گونه گزاره‌ها باین می‌شود وحدتی کامل و حقیقی نیست» (ط. ۹۹).

Under this conception, the grammatical subject is conceived as a thing, or more precisely, a substance that is both logically and ontologically independent of, and prior to, those accidents ascribed to it. However, this asymmetry between subject and predicate leads to the failure of the proposition to attain the truth which, according to Hegel, consists in the complete agreement (Übereinstimmung) of subject and predicate. (Lau, 59)

- ص. ۹۹: نویسنده باز هم در ادامه نقل قولی با واسطه از هگل را، که در متن لاو نیز عیناً در همان‌جا آمده است، به صورت بی‌واسطه و مستقیم به ترجمه میلر ارجاع داده است!
- ص. ۹۹: ادامه این بند نیز ترجمه بدون ارجاع فقره‌ای از لاو است: «نکته این‌جاست که صورت موضوع-محمولی اگر از منظر فاهمه نگریسته شود به موضوع و محمول هم چون دو قطبِ مقابل می‌نگرد و به همین سبب نمی‌تواند حرکت و جنبش مفهوم را به خوبی صورت‌بندی کند» (ط. ۹۹).

The crux of the matter is that the subject-predicate form, conceived from the standpoint of understanding, which considers subject and predicate to be two fixedly opposing poles of a proposition, fails to articulate the movement of the Concept (Bewegung des Begriffs) adequately. (Lau, 60)

- ص. ۹۹: در ادامه طباطبایی با آوردن فقراتی از هگل می‌نویسد: «اما برای اندیشهٔ نظرورز، نسبت میان موضوع و محمول باید «حرکتی دیالکتیکی» باشد که «خودآفرین ست و از خود فرا می‌رود و به خود بازمی‌گردد» (ibid: 40).» (ط. ۹۹) که این‌جا منظور از «ibid» همان ترجمهٔ میلر از پدیدارشناسی هگل است. با مراجعه به لاو می‌خوانیم:

For speculative thinking, the relationship between subject and predicate should be a “dialectical movement” that “generates itself, going forth from, and returning to, itself.” (Lau, 60)

چنان‌که می‌بینیم، کل آنچه که طباطبایی نوشته است، به‌اضافهٔ نقل‌قول از هگل، یعنی «حرکتی دیالکتیکی» (ط. ۹۹) و «خودآفرین ست و از خود فرا می‌رود و به خود بازمی‌گردد» (ط. ۹۹)، عیناً به همین شکل در مقالهٔ لاو آمده است، در حالی که طباطبایی کماکان هیچ ارجاعی به لاو نداده است.

- ص. ۹۹: بند پایانی این صفحه تنها بندی است که نویسنده در انتهای آن به منبع خود ارجاع داده است. اما در همین بازنویسی‌ها هم اشکالی محتوایی راه یافته است که در بخش نقد محتوا بدان پرداخته‌ام.

- ص. ۱۰۰: بند نخست این صفحه نیز به‌کلی بازنویسی بدون ارجاعی است از صفحهٔ 63 مقالهٔ لاو: «این خودشناسی اندیشه نیز چیزی نیست جز این که اندیشه دریابد که صورت گزاره‌ای یا موضوع-محمولی برای بیان شناخت، صورتی ناکافی و ناکامل است و در نتیجه باید از آن گذر کرد. در واقع با گزارهٔ نظرورزانه و تناقضی که در اندیشهٔ موضوع-محمولی ایجاد می‌کند راه برای فرارفتن از این نگاه فراهم می‌شود. در نظر هگل این روند باید آن قدر ادامه یابد تا به دستگاهی از

اندیشه برسیم که در آن سودای پرداختن انتزاعی به موضوعی واحد از بین برود و دریابیم که مفاهیم را باید در نسبت با یکدیگر و در یک کلیت مشترک، در یک دستگاه دریافت. این هدف نه‌ای منطق هگل است» (ط. ۱۰۰).

For, as soon as it is shown that every proposition, when taken as a self-sufficient unit, is inconsistent with what it means to be, it “sublates” itself and passes over into another proposition in which the specific one-sidedness emerges. The “counterthrust” brought about by the speculative use of propositions is the driving force for our thinking to push ahead with this process of self-questioning and self-cognition until a holistic *system* is reached in which all obscure conceptual relationships are made transparent. For Hegel, this is the ultimate goal of his *Logic*. (Lau, 63)

• ص. ۱۰۰: بند دوم این صفحه نیز کماکان یک تلخیص و بازنویسی بدون ارجاع است از فقراتی از صفحه 64 مقاله لاو. اما نکته جالب توجه در این بند آن است که طباطبایی در انتها به ظاهر یک بازنویسی یا نقل قول غیر مستقیم از کانت آورده است، و به عنوان منبع، بی‌واسطه به ترجمه انگلیسی نقد خرد ناب کانت از پل گایر و آلن وود ارجاع داده است. اما مانند همه موارد پیش از این- این نقل قول هم در مقاله لاو موجود است (البته در آنجا به صورت مستقیم) و بنابراین در مورد کانت هم طباطبایی در ضمن کتمان منبع اصلی، کماکان از ارجاع بی‌واسطه غیرمستقیم به جای ارجاع با واسطه مستقیم بهره می‌برد. جالب است که بازنویسی سخن کانت از روی ترجمه نقل قول مستقیمی که در متن لاو آمده است خود واجد یک بدفهمی از سخن کانت است که در نقد محتوا بدان پرداختم. اما از همه جالب تر آن است که ترفند ارجاع طباطبایی در این جا کارگر نیفتاده است، چرا که صفحه‌ای از ترجمه کانت که او بدان ارجاع داده (و آشکار است که هیچ‌گاه نگاهی هم بدان نینداخته است) نادرست است. اگر در پی علت این نادرستی برویم درمی‌یابیم که لاو پس از نقل قول خود از کانت، در پانویشت شماره 58 به صفحه

B410 از KrV ارجاع داده است، و پس از آن نقل قول مشابه دیگری نیز از کانت آورده است که منبع این دومی A348 است. طباطبایی - که حتی در استفاده از همین پانویس به جای متن اصلی نیز به خود زحمت دقیق خواندن نداده است - در ارجاع خود به کانت این منبع دوم را به اشتباه به جای آن اولی آورده است!

- ص. ۱۰۰: بند سوم هم تماماً یک ترجمه و بازنویسی است از متن لاو - البته این بار با ذکر منبع. البته طباطبایی از خود چیزهایی اندک نیز بدان افزوده است، که همان افزوده‌ها هم البته کاملاً نادرست، و حاصل بدفهی‌اند، و در بخش نقد محتوا بدان پرداخته‌ام.

- ص. ۱۰۱: طباطبایی در این صفحه هم مانند قبل نقل قولی به ظاهر بی‌واسطه از هگل آورده است که عیناً در متن مقاله لاو موجود است. طباطبایی در این جا، با بی‌دقتی تمام، عبارت God is the eternal را، که در اصل افزوده لاو است، به «خدا هستی است!]]» (ط. ۱۰۱) ترجمه کرده است. در نقد محتوا به این نکته پرداخته‌ام.

- ص. ۱۰۱: ادامه متن این بند نیز تلخیص و بازنویسی‌های بدون ارجاع از صفحات 65 و 66 مقاله لاو است. همان‌جا طباطبایی یک نقل قول دیگر نیز با ارجاع مستقیم به ترجمه انگلیسی میلر از علم منطق هگل آورده است: «موضوع بدون محمول، همان شیء بدون کیفیت‌ها و همان شیء فی‌نفسه در سپهر پدیدارهاست یعنی بنیادی نامتعین و تهی» (ط. ۱۰۱). عین همین نقل قول از میلر نیز در متن مقاله لاو، در انتهای صفحه 65 آمده است. آشکار است که این‌جا هم این شباهت انتخاب نقل قول طباطبایی با انتخاب نقل قول لاو مطلقاً تصادفی نیست، چراکه اگر به متن آن بند از مقاله طباطبایی که این نقل قول در آن آمده است - و در آن مانند قبل هیچ ارجاعی به لاو داده نشده است - مراجعه کنیم، شباهت‌های دیگری نیز می‌یابیم. مثلاً طباطبایی می‌نویسد «وی بر این باور است

که متافیزیک سنتی با فرار دادن جوهر در مقولات هستی، خطای بنیادینی مرتکب شده است» (ط. ۱۰۱). لاو در صفحه 66 می‌نویسد:

In Hegel's logical terms, traditional metaphysics has committed a fundamental error by comprehending the substance in terms of the categories of *Being* [...] (Lau, 66)

طباطبایی در ادامه می‌نویسد: «در این صورت جوهر چیزی نخواهد بود جز یک چیز یا همان شیء فی نفسه که جوهری ناب است و صرفاً برای خود وجود دارد» (ط. ۱۰۱). لاو در صفحه 66 می‌نویسد:

However, the substance, regarded as a “mere something” or a “pure subject” existing for itself, is nothing more than a thing-in-itself [...] (Lau, 66)

و الی آخر.

- در همان صفحه ۱۰۱ و در بند بعدی، باز همین زوئیه ادامه دارد: «در نظر هگل، جوهر مقوله‌ای است مربوط به نظریه ذات (doctrine of essence) و مقوله‌ای است نسبی که دیگری خود یعنی عرض را هم چون مقوم ساختار خود، در خود دارد؛ «با آغاز از موضوع که هم چون بنیادی جاودان بود اندیشه درمی‌یابد که محمول، موضوع حقیقی است و موضوع به محمول تبدیل شده است و از این روی رفع شده است» (ط. ۱۰۱). لاو در صفحه 66 می‌نویسد:

According to Hegel, substance is, indeed, a category belonging to the Doctrine of Essence, viz. a relational category, which has its “other,” in this case the accidents, already integrated into itself as a constitute moment of its own essence [...] “Starting from the Subject as though this were a permanent ground, it [thinking] finds that, since the Predicate is really the Substance, the Subject has passed over into the Predicate, and, by this very fact, has been sublated” (Lau, 66)

- در همان صفحه ۱۰۱ و بلافاصله در بند بعدی نیز باز نقل قولی از هگل با ارجاع بی‌واسطه مستقیم به ترجمه میلر آمده است که مانند قبل، عیناً در مقاله لاو نیز موجود است و بنابراین همان اشکالات پیشین نیز بدان وارد است.
- ص. ۱۰۱: طباطبایی از انتهای این صفحه به بعد، می‌پردازد به آنچه که وی، به‌خطا، «گام نهایی» از «حرکت دیالکتیکی گزاره‌نظرورزانه» (ط. ۱۰۱) فرض کرده است (نک. بخش نقد محتوایی). از این‌جا تا بند ماقبل آخر صفحه ۱۰۲، کماکان مقاله لاو، بدون ارجاع مستقیم یا غیر مستقیم، مرجع سخنان طباطبایی است، و نقل‌قول‌ها از هگل نیز، مانند قبل، به‌تمامی و باواسطه از متن لاو اخذ شده‌اند. درحالی‌که هیچ‌جا به این باواسطه بودن اشاره نشده است. مثلاً طباطبایی می‌نویسد: «اما این کثرت، یک ویژگی خاص موضوع را ندارد. این ویژگی تأمل بر خویش (reflection-into-itself) است. ویژگی‌ای که بر اساس آن یک اثره در عین داشتن کثرتی از صفته‌ها باز هم واحد است» (ط. ۱۰۲).

[...] a key feature peculiar to the nature of subject is still missing in the predicate, namely the structure of reflection-into-itself (Reflexion-in-sich), by virtue of which an object, in spite of the manifoldness of its determinations, is to be regarded as a unity. (Lau, 66)

- در تمامی این موارد، هر جا که طباطبایی چیزی از خود به محتوای متن لاو افزوده، در سخن او خطاهای بسیار راه یافته است (نک. بخش نقد محتوا).
- ص. ۱۰۲: در همان صفحه طباطبایی در بند دوم نیز نقل قولی از هگل آورده است که اگرچه به‌ظاهر در بدنه مقاله لاو موجود نیست، اما مانند قبل از مقاله لاو برگرفته شده است. ترفندی که نویسنده در این‌جا به‌کار بسته است آوردن این نقل‌قول از یکی از پانوشته‌های مقاله لاو (به‌طور مشخص پانوشته شماره 77 از صفحه 74) است (نک. Lau, 74).

- ص. ۱۰۲: تنها در آخرین بند این صفحه است که نویسنده بالاخره نامی از لاو به میان می‌آورد، و پس از بازنویسی سخن او - که همان هم نادرست است و در بخش نقد محتوا بدان پرداخته‌ام - باز در انتها، نقل قولی از هگل با ارجاع مستقیم می‌آورد که در اصل از متن لاو (از انتهای صفحه 66 و ابتدای صفحه 67) برگرفته است.

سرانجام در انتهای این صفحه، تلخیص و ترجمه و بازنویسی و رونویسی از مقاله لاو، یعنی چیزی نزدیک به نیمی از کل مقاله طباطبایی (حدود هفت صفحه از کل چهارده صفحه)، به اتمام می‌رسد. شکل ظاهری بدنه اصلی متن طباطبایی در این هفت صفحه چنان ساخته و پرداخته شده است که اگر کسی مقاله لاو را ندیده باشد، بی‌شک گمان خواهد برد که مقاله طباطبایی تحقیقی است اصیل حاصل کار فکری یک پژوهنده جدی و تأملات مستقیم او در ترجمه سه اثر از فیلسوفان بزرگ، چنان که گویی نویسنده تنها در برخی موارد معدود برای تأیید و تقویت نظرات خود از مقاله پژوهشگر دیگری (یعنی همان لاو) نیز بهره برده است. اما چنان که دیدیم، تمامی این بخش از متن طباطبایی، به جز موارد معدود، چیزی بیش‌تر از صورت خلاصه‌شده و مثله‌شده بدون ارجاع مقاله لاو نیست، که در آن تمامی نقل قول‌های مستقیم به کانت و هگل نیز، بدون استثنا، رونویسی بدون ارجاع از مقاله لاو هستند.

- ص. ۱۰۴: مرجع سه بند پایانی بخش دوم مقاله طباطبایی در صفحه ۱۰۴ تماماً مقدمه سِرپر بر همان کتابی است که مقاله لاو نیز در آن آمده است. طباطبایی این‌جا تنها پس از جمله پایانی در بند سوم به سِرپر ارجاع داده است، و دو جمله دیگر این بند و محتوای دو بند دیگر را بدون ارجاع گذاشته است. مثلاً در بند نخست می‌خوانیم: «هم‌چنین، نگرشی که اندیشه یا زبان را مبتنی بر صورت‌های حکم منطقی بدانند کارکرد واقعی اندیشه را نادرست فهمیده است: زیرا با این کار

صرفاً با نتیجه اندیشه کار دارد که همان حکم باشد» (ط. ۱۰۴). سربر در صفحه 12 می‌نویسد:

Further, a view of thought or language based upon the forms of logical judgment misrepresents the actual functioning of thought as Hegel views it, inasmuch as it treats the result of thought (i.e., the judgment) [...] (Surber, 12)

بند دوم نیز ترجمه‌ای است بدون ارجاع از همان‌جا، البته با حذف و اضافاتی ناچیز: «به دیگر سخن، حکم در نوع کانتی‌اش همان زبان است که به صورت حملی فروکاسته شده است و این صورت حملی، آفریده و صورت‌نشان‌کارکرد فاهمه است. در حالی که مفهوم گزاره‌نظرورزانه این واقعیت را برجسته می‌کند که زبان، هم‌بسته روند خودم‌تعیین‌گر خرد است و اگر صرفاً به ساختارهای حکم منطقی فروکاسته شود تبدیل به پوسته‌ای تهی و نامتحرک می‌شود که از بیان قدرت خرد در فرآوردن و صورت‌بندی وحدت‌های وساطت‌یافته پیچیده‌تر در اندیشیدن اصیل، ناتوان است» (ط. ۱۰۴). در صفحه 12 از سربر می‌خوانیم:

In other words, judgement in its Kantian inflection is language reduced to the simple predicative form, which itself is a creature and, as it were, symptom of the operation of the understanding (Verstand). By contrast, the notion of the “speculative sentence” (whatever else Hegel may have meant by this) highlights the fact that, for Hegel, language is associated, most fundamentally, with the self-determining processes of reason (Vernunft), but that, when reduced to the merely formal structures of logical judgment, becomes an inert and empty shell incapable of expressing the power of reason to produce and articulate the broader and more complexly mediated unities involved in genuine thinking. (Surber, 12)

باری، معتقدم همین اندازه شواهد انضمامی مراد مرا در مستدل کردن نقد خود به مقاله طباطبایی برمی‌آورد، بنابراین به همین مقدار بسنده می‌کنم.

منابع

طباطبایی، سیدمحمدتقی: «مفهوم گزاره نظرورزانه در هگل»، در: غرب‌شناسی بنیادی، سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۲، صص ۹۱ تا ۱۰۵.

Bowie, Andrew: *Schelling and Modern European Philosophy, An Introduction*, London: Routledge, 1993.

Houlgate, Stephen: *The Opening of Hegel's Logic*, West Lafayette, Ind.: Purdue University Press, 2006.

Lau, Chong-Fuk: „Language and Metaphysics: The Dialectics of Hegel's Speculative Proposition“, in: Surber, Jere O'Neill (Hg.): *Hegel and Language*. New York: State University of New York Press, Albany, 2006.

Surber, Jere O'Neill: „Introduction“, in: Surber, Jere O'Neill (Hg.): *Hegel and Language*. New York: State University of New York Press, Albany, 2006.

Hegel, Georg Wilhelm Friedrich: *Werke in zwanzig Bänden*. 3, *Phänomenologie des Geistes*. 2. Aufl. Bd. 603. Frankfurt: Suhrkamp, 1989.

پی‌نوشت‌ها و ارجاعات

^۱ برگرفته از سخنرانی دکتر رضا داوری اردکانی در ستایش از کتابی از دکتر سیدحمید طالب‌زاده که در تاریخ هفتم آذرماه ۱۳۹۶ در مرکز فرهنگی شهر کتاب ایراد شد.

^۲ من عبارت «برنهاد فراکران‌نگر» را به عنوان معادل der spekulative Satz به‌کار می‌برم. معادلی که طباطبایی در مقاله خود به‌کار برده است «گزاره نظرورزانه» است. در این نوشتار مدلول این دو اصطلاح همان der spekulative Satz است. مقایسه این دو ترجمه موضوع این نوشتار نیست و من در نوشتار دیگری به ذکر دلایل ترجمه خود خواهم پرداخت. بخشی از این دلایل را در دفتر دیگری با عنوان برنهاد فراکران‌نگر در فلسفه هگل مورد بررسی قرار داده‌ام. نک. www.hegelbefarsi.com.

^۳ نک. دکتر-محمدتقی-طباطبائی/1117/260/fa/page/1117/ <http://ihcs.ac.ir/260/fa/page/1117/>

^۴ با توجه به توالی زمانی و شباهت موضوعی و سنت مألوف نظام دانشگاهی در تدارک مقالات از پایان‌نامه‌ها، به نظر می‌رسد مقاله «مفهوم گزاره نظرورزانه در هگل» چکیده تمام یا بخشی از رساله دکتری ایشان نیز باشد. من در زمان نگارش نقد حاضر به رساله دکتری آقای طباطبایی دسترسی نداشتیم و نمی‌دانم که ندهایی که در اینجا بر مقاله «مفهوم گزاره نظرورزانه در هگل» وارد دانستم احتمالاً تا چه اندازه به رساله دکتری ایشان نیز وارد باشند. باین‌حال، و با نظر به شدت و کثرت اشکالات موجود در این مقاله -که به فاصله‌ای اندک پس از رساله دکتری ایشان تألیف شده است و با آن شباهت موضوعی و محتوایی قطعی، و احتمالاً شباهت روش‌شناختی، دارد- احتمال دارد نقدهای روش‌شناختی و محتوایی، مانند آنچه در این نوشتار برشمردم، به رساله دکتری ایشان نیز وارد باشد. البته به‌هرحال بایدصحت این دعوی را در جای خود سنجید.

^۵ نمونه‌هایی از این اشکالات چنین است: آوردن «ibid» به‌جای «نک. همان» یا «همان» با توجه به شیوه‌نامه نشریه غرب‌شناسی بنیادی که استفاده از آن را به‌نحو سلبی منع کرده است، روا نیست (نک. http://occidentstudy.ihcs.ac.ir/data/os/news/nevisandeghan_1.pdf). دیگر آن‌که نام یکی از منابع اشتباه آورده شده است، چنان‌که به‌جای Hegel and Language آمده است Hegel and Philosophy که درست نیست. در ص. ۹۲ نویسنده معادل انگلیسی و آلمانی آنچه را که او در مقاله خود به «گزاره نظرورزانه» ترجمه کرده آورده است، که اصطلاح آلمانی آن، به آن صورتی که در متن آمده، یعنی «spekulativ Satz»، نادرست است و درست آن باید یا «der spekulative Satz» می‌بود یا «spekulativer Satz».

^۶ می‌گویم «مسامحتاً اولیه» چراکه این پنج منبع تماماً ترجمه‌های انگلیسی متون اصلی سه فیلسوف هستند.

^۷ «فراکران‌نگر» معادلی است که من برای spekulativ به کار می‌برم. در همین زمینه نک. «برنهاد فراکران‌نگر در فلسفه هگل» از همین نگارنده.

^۸ در نوشتار حاضر برای رعایت اختصار، در ارجاع به مقاله طباطبایی به نشانه اختصاری «ط.» و پس از آن شماره صفحه بسنده کرده‌ام.

^۹ در مواردی مانند این، از آن‌جا که عبارات میان گیومه در موارد متعدد، و در جاهای مختلف متن، به کار رفته‌اند از دادن ارجاع به صفحات پرهیخته‌ام.

^{۱۰} لااقل من نتوانستم در مقاله لاو و در سایر منابع مقاله طباطبایی معادلی برای این سخنان بیابم.

^{۱۱} نک. برنهاد فراکران‌نگر در فلسفه هگل در www.hegelbefarsi.com.

^{۱۲} کاملاً آشکار است که این «یا» یک یای مانع جمع نیست.

^{۱۳} من در برنهاد فراکران‌نگر در فلسفه هگل مشکلات ترجمه Substantivها در زبان آلمانی به «امر...» را برشمرده‌ام و همان‌جا نشان داده‌ام که در بحث برنهاد فراکران‌نگر تا آن‌جا که ممکن باشد نباید از ترکیب «امر» با سایر واژگان (مثل امر کلی، امر مطلق و غیره) استفاده کرد. با این حال در نقد حاضر برای پرهیز از پیچیده‌تر شدن بحث، و از آن‌جا که هدف این نوشتار چیز دیگری است، کماکان همان ترکیبات با «امر» را به کار می‌برم. چرا که این ترکیبات (به رغم آن که از نظر من نادرست است) نزد عموم خوانندگان جالفتاده است، و منظور مرا در این‌جا می‌رساند.

^{۱۴} فعل sei در متن، که همان ist در حالت Konjunktiv است، باز خود نشان از تأکید هگل بر این نکته دارد که برنهاد فراکران‌نگر «امرِ بالفعل امرکلی است» را نباید به صورت حکم موضوع-محمولی «امرِ بالفعل کلی است» فهمید.

^{۱۵} برای فهم شأن نقل این گفته از هگل توسط لاو مراجعه کنید به صفحه ۶۵ از مقاله او. همچنین نک. مقاله برنهاد فراکران‌نگر در فلسفه هگل.

^{۱۶} تفاوت نقل قول مستقیم و غیرمستقیم هم در آن است که اولی میان گیومه می‌آید و عین سخن شخص دیگر است، اما دومی به واقع انتقال مضمون سخن، استدلال، یا فقره‌ای از متنی دیگر، البته با صورتبندی‌ای متمایز از متن اصلی -مثلاً به روش بازنویسی- است.

^{۱۷} مثلاً نام‌بردن از نویسنده و اثر در میانه متن، و بعد نقل قول یا بازنویسی نظر او. البته بدیهی است که تنوع شیوه‌های مختلف ارجاع یک امر عَرَضی است. آنچه اصل است همانا رعایت اخلاق علمی است که روح حاکم بر همه این شیوه‌های گوناگون است.

^{۱۸} نک. http://occidentstudy.ihs.ac.ir/data/os/news/nevisandeghan_1.pdf